

چرا تشکل سراسری و ضد سرمایه داری طبقه کارگر

ناصر پایدار

هفتم آذرماه هشتاد و شش

پاسخ این سؤال هیچ پیچیده نیست. طبقه کارگر باید با اتکاء به نیروی خود تشکل ضد سرمایه داری و سراسری خویش را ایجاد کند، به این دلیل بسیار بدیهی که جنبش وی ماهیتاً ضد سرمایه داری و سراسری است، دلیل ضد سرمایه داری بودن و سراسری بودن جنبش او نیز این است که مطالبات و انتظاراتش ضد سرمایه داری و سراسری است. وقتی از مطالبات طبقه کارگر سخن می رود، معنایش دستیابی این طبقه به همه انتظارات، امکانات، نوع زندگی و تحولاتی است که نظام سرمایه داری سد راه تحقق آن است. ریشه جدائی کارگر از این مطالبات، انتظارات و دورنماها در کجاست؟ معلوم است که در عمق رابطه کار و سرمایه قرار دارد. به بیان دیگر کارگران از سرمایه داران و دولت آنها تا چشم کار می کند طلبکارند و به عنوان یک طبقه به وضعیت خود در نظام سرمایه داری سخت اعتراض دارند. این طلب از چه بابتی است؟ و محتوای این اعتراض چه می باشد؟ طلب کارگران از نظام سرمایه داری بابت کار اضافی و حشنتاکی است که برای این نظام انجام داده و می دهند. بنابراین مبارزه کارگران برای تحقق مطالبات و اهداف خود، علی العموم و به میزانی که آنان تحت تاثیر سموم ضد کارگری رفرمیسم چپ و راست قرار نگرفته باشند، همان بیرون کشیدن محصول کار اضافی خود از چنگال سرمایه و سرانجام نابودی رابطه تولید اضافه ارزش است. بسیار واضح است که این رویکرد سوای ضدیت ماهوی کارگران با سرمایه و نظام سرمایه داری معنای دیگری ندارد.

اما پذیرش این مقدمه که جنبش خودانگیخته کارگران جنبشی ذاتاً ضد سرمایه داری است مستلزم پذیرش نتایج منطقی ناگزیر آن نیز می باشد. نخستین نتیجه منطقی قبول ضدیت خودانگیخته طبقه کارگر با سرمایه این است که برخلاف آنچه رفرمیست های راست و چپ می پندارند، مبارزات خودپوی کارگران تریونیونی یا بورژوازی نیست. نتیجه دوم آنکه وظیفه سوسیالیست ها نه بردن آگاهی از بیرون طبقه به درون آن بلکه تلاش جامع الاطراف، فعال و خلاق برای خودآگاه کردن همین جنبش خودانگیخته بر بستر همپیوندی ارگانیک و درونی آنها با توده های کارگر در متن مبارزه روزمره است، و نتیجه سوم اینکه طبقه کارگر نه به دو تشکل - یعنی "سازمان انقلابیون حرفه ای" (همان که رفرمیست های چپ و راست آن را "حزب طبقه کارگر" می نامند) در یک سو و تریونیونیون یا سندیکا در سوی دیگر، بلکه به تشکل واحد ضد سرمایه داری و سراسری خود نیاز دارد، تشکلی که از مبارزه روز کارگران عزیمت می کند اما در جریان همین مبارزه و به همت سوسیالیست های درون آن، نبرد کارگران با سرمایه داری را به سطوح بالاتر برای کسب قدرت سیاسی و نهایتاً لغو کارمزدی و محو تمامیت آثار نظام سرمایه داری ارتقاء می دهد. من در این نوشته به اختصار نشان خواهم داد و فعالین ضد سرمایه داری در نوشته های متعدد به صورت بسیار مشروح نشان داده اند که گفتگوی تشکل موازی حزب و سندیکا اساساً بر دو محور مشخص توافق و اجماع با

بورژوازی در مبارزه جاری توده های کارگر و رژیم ستیزی دموکراتیک و فراطبقاتی توسط حزب متشکل از نخبگان سیاسی برخاسته از جنبش های غیرکارگری، آویزان شدن اولی به دومی و بالاخره قربانی شدن جنبش کارگری در آستانه تحقق انتظارات و افقهای این یا آن بخش از بورژوازی استوار است. این موضوعی است که ما به تفصیل پیرامون آن صحبت کرده ایم و کلیه تار و پود سیر رخدادهای قرن بیستم دقیقاً و مو به مو صحت آن را به اثبات رسانده است. طبقه کارگر بین المللی به طور واقعی ولو با موقعیتی بسیار ضعیف و فرومانده به هر حال با نظام سرمایه داری در ستیز است. درست به همین دلیل اولاً هر گام پیشروی مبارزه اش، تنها از طریق تعمیق ستیز با این نظام است که معنی دار می گردد و ثانیاً ظرف این مبارزه نیز سوای یک تشکل سراسری ضد سرمایه داری هیچ ظرف و بستر دیگری نمی تواند باشد.

کارگران بر خلاف آنچه عده ای می پندارند، شیفته اجماع و توافق با سرمایه داران نیستند!! آنان با بورژوازی میعاد نبسته اند که حتماً در چهارچوب منویات و مصالح استیلای رابطه خرید و فروش نیروی کار حرف بزنند!! جنبش آنان فقط جنبشی برای تعیین بهای نیروی کار نیست!!! این حرف عمیقاً دروغ است که توده های کارگر قدرت شناخت سرمایه و نظام سرمایه داری را ندارند، سرتاپا فریب و نیرنگ است که گویا آنان قادر به سازمانیابی مبارزات خود علیه وجود بردگی مزدی نیستند. این حرفها همه از بورژوازی و نمایندگان فکری این طبقه است ولو اینکه همه جا از زبان رفرمیسم چپ و راست به کارگران القاء شده است و می شود، به قول آن شاعر که در این جا اتفاقاً مصداق ویژه می یابد: « این همه آوازه ها از شه بود - گر چه از حلقوم عبدالله بود». کارگر در کلیه قلمروهای حیات اجتماعی زیر فشار استثمار و مظالم و بی حقوقی های سرمایه داری است و در تمامی این حوزه ها باید و می تواند علیه این نظام مبارزه کند. در هیچ کجا با هیچ نظام دیگری در این جهان مواجه نیست. دستمزدش پائین است زیرا این کار نیاز سود هر چه عظیم تر سرمایه است، خانه ندارد و در آلونک ها و بیابان ها زندگی می کند، زیرا که سرمایه بهای ساختمان و محل سکونت او را به کوه اضافه ارزش های خود می افزاید. فاقد امکانات دکنتر و دارو و درمان هست زیرا کل هزینه دارو و درمان او به افزایش انبوه تر سود سرمایه اختصاص می یابد. بچه هایش مهد کودک ندارند زیرا مخارج تأمین مهد کودکها اقلام نجومی سود سرمایه را نجومی تر می سازد. به هنگام سالخوردگی و کهولت از هیچ نوع امکانات مراقبت و سرپرستی برخوردار نیست، زیرا هزینه های لازم این کار، سیلاب سود سرمایه را نیرومندتر و پر موج تر می سازد. کار ندارد و از فشار گرسنگی در معرض هلاکت قرار می گیرد، به این دلیل که سرمایه وجود او را صرفاً برای تولید سود و سود عظیم تر می خواهد و به محض احساس بی نیازی به این نیرو، او را در عمق باتلاق گرسنگی غرق و دفن می کند. ۱۷ میلیون زنان طبقه اش را در ایران و یک جمعیت میلیاردین از آنها را در دنیا، به خانه نشینی و کار رایگان چند شیفته محکوم می کنند، زیرا با این کار به طغیان هر چه عظیم تر سود سرمایه کمک می گردد، حجاب و شیوه پوشاک ماقبل قرون وسطا را بر زنان طبقه او به زور سنگسار تحمیل می کنند زیرا این کار را جزء لاینجزائی از ملزومات اعمال حاکمیت و قدرت سرمایه و شرط لازم سلاخی جنبش طبقاتی او می بینند. محیط زندگی اش را به بدترین شکلی آلوده و مسموم می سازند زیرا که انباشت بی کران سرمایه و تولید سود به هر شکل و هر بها و هر طریق بنمایه وجود سرمایه است. شب و روز شیپور جنگ را بالای سر آلونک های نمود و تن عریان و شکم گرسنه وی به صدا در می آورند زیرا رقابت سرمایه ها برای تقسیم

اضافه ارزشهای تولید شده او این چنین اقتضاء می کند. دستمزد ناچیز وی را ۲ سال ۲ سال پرداخت نمی کنند زیرا که صاحبان سرمایه قدرت سرکوب جنبش او را دارند و زیرا که تعویق پرداخت همین بهای اندک نیروی کار راهی برای کاهش هولناک تر مزد او و افزایش سود سرمایه است. هر نوع صدای اعتراض وی علیه استثمار و بی حقوقی و ستمکشی های مرگبار، توسط ماشین قهر ارتجاعی و ضد بشری حاکم سرکوب می گردد زیرا که قدرت سیاسی حاکم ارگان قدرت و برنامه ریزی نظم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی سرمایه است. در یک کلام، در کلیه وجوه هستی خود محکوم به نیستی است زیرا که قرار است سرمایه و نظام سرمایه داری وجود داشته باشد و بر سرنوشت وی و طبقه اش مسلط باشد،

کارگر با این نظام هیچ اجماع و توافقی ندارد؟! احساس هر نوع توافق به طور قطع ناشی از ناآگاهی، عقب ماندگی، استیصال و وارونه دیدن حقایق است و هیچ انسانی نمی تواند بنیاد رویکرد، مبارزه و مصالح زندگی خود را بر اصل بی دانشی و همیشه بی دانش ماندن و عقب مانده بودن و مستأصل بودن پایه گذاری کند. اجماع و توافق سخن بورژوازی است، زیرا به نفع او است. توده های کارگر در تمامی قلمروهای بالا و به بیان دقیق تر در کلیه قلمروهای حیات اجتماعی خود، در هر سطحی از دانش اجتماعی و درک و فهم طبقاتی که سیر کنند، با نظام سرمایه داری در جدال و مبارزه به سر می برند. در هر کدام از این عرصه ها اساس کار باید و می تواند فشار هر چه سنگین تر بر بورژوازی باشد و طبیعتاً بنیاد کار بورژوازی بر سرکوب هر چه وسیع تر آنها استوار است. اگر آنان قادر به تعرض نیستند دلیلش فقط فروماندگی، بی دانشی، پراکندگی، بی سازمانی و بی افقی است. پس در همه این میدان ها باید توان مبارزه، اتحاد، آگاهی، سازمان یافتگی و درک دورنمای واقعی پیکار خود را وسعت بخشند و عمق دهند. مرز مبارزه برای افزایش دستمزد، بهبود شرائط کار، ارتقاء سطح معیشت، توسعه رفاه همگانی، آموزش و تعالی فکری، پرورش و سلامت جسمی، امکانات دارو و درمان و مهد کودک و نگهداری سالمندان و نظائر اینها تا جایی که به کارگران و جنبش آنان مربوط می شود مطلقاً نباید مرز مین گذاری شده توسط شرائط ارزش افزائی و مصالح سودآوری سرمایه باشد. بورژوازی این مرز را بر آنان تحمیل کرده و می خواهد همیشه این کار را انجام دهد. جنبش کارگری می تواند و باید این مرز را در همه این زمینه ها تا اختلال کامل پروسه بازتولید سرمایه و تا از هم پاشاندن روند کار سرمایه داری درنوردد.

کارگران در متن مبارزه روزمره خود برای فشار هر چه سنگین تر بر شریان حیات سرمایه، برای تحمیل رادیکال ترین مطالبات بر بورژوازی و برای توسعه این مبارزه تا اختلال روند بازتولید سرمایه اجتماعی، لحظه به لحظه با دیکتاتوری هار سرمایه داری و با کلیه توحش ها و تهاجمات بورژوازی رو به رو می گردند. جدال آنان علیه رژیم سیاسی حاکم دقیقاً در همین جا، در متن مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری و در قعر جنبش آنها علیه استثمار و علیه کلیه مظالم و جنایات نظام بردگی مزدی و علیه اساس موجودیت این نظام است که معنی، بار و استخوانبندی واقعی طبقاتی خود را پیدا می کند. آنان از ستاد جنبش ضد سرمایه داری است که باید به دولت بورژوازی حمله می کنند.

پروسه شناخت دقیق تر و آگاهی ژرف تر طبقاتی کارگران نیز در همین جا، همین بستر و در متن همین پروسه پیکار واقعی ضد سرمایه داری فرایند انکشاف خود را حفاری می کند و به پیش می برد. آگاهی طبقه کارگر، جنبش آگاه اوست و جنبش آگاه وی جنبش ضد سرمایه داری رادیکال دارای افق شفاف محو کار مزدی است. توده های کارگر

در مبارزه برای فزونی دستمزد و علیه بی مسکنی، برای کاهش ساعت کار و تقلیل سن بازنشستگی، برای امکانات بالای دارو و درمان و رفاه اجتماعی، برای برچیدن بساط کار کودکان و ... است که باید توسط فعالین آگاه اندرونی جنبش خویش با کالبدشکافی پروسه کار جامعه، اینکه چه تولید کرده اند؟ و بر سرنوشت کار و تولید آنان چه رفته است؟ و چرا چنین رفته است؟ هر چه عمیق تر آشنا شوند و این آشنائی را محتوای آگاهی ژرف تر خود به عینیت سرمایه داری و سلاح مؤثر پیکار عمیق تر طبقاتی خود علیه بردگی مزدی سازند. به همین سیاق مبارزه روزمره آنان علیه فقدان آزادیهای سیاسی، دیکتاتوری، بی حقوقی زنان و تبعیضات ظالمانه جنسی باید با همیاری و دخالت فعالین همراه و همدل آنان در متن همین مبارزه به شناخت وسیع طبقاتی از مفصلبندی آهنین میان قانون و قرار و ساختار حقوق و مدنیت و نظم اجتماعی سرمایه با پروسه تولید اضافه ارزش و روند کار سرمایه داری منتهی شود.

برای همه این کارها و اساساً به همان دلیل که جنبش کارگری به طور واقعی یک جنبش ضد سرمایه داری است ظرف پیشبرد این مبارزات نیز باید یک تشکل سراسری ضد سرمایه داری و دارای افق شفاف محو کار مزدی باشد. سراسری بودن، امر اجتناب ناپذیر این سازمانیابی است. همه توده های کارگر منافع کاملاً واحدی در مقابل نظام بردگی مزدی دارند، مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری آنان یکسان است و همه می خواهند برای تحمیل آنها بر طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری پیکار کنند، بعلاوه بدون یک اتحاد سراسری آهنین و مستحکم قادر به هیچ کاری حتی قادر به تحمیل همان مطالبات روز خود بر بورژوازی نیستند. یک قرن است که به صورت پراکنده در این کارخانه و آن کارخانه با این سرمایه دار و آن سرمایه دار بر سر دستمزد و مسکن و همه مسائل دیگر جدال دارند اما به هیچ کجانرسیده اند. آنان نیازمند وجود تشکیلاتی هستند که قدرت طبقه خود را یکجا درون آن متحد و متمرکز سازند. کلیه انسان های فروشنده نیروی کار، انسانهایی که سوای فروش این نیرو هیچ راه ارتزاق دیگری ندارند، انسانهایی که با فروش نیروی کارشان از هر نوع دخالت آزاد در پروسه کار و سرنوشت کار و تولید خود ساقط می شوند، کارگر نفت و برق و آب و پتروشیمی و ذوب آهن، کارگر ساختمان و اتوموبیل سازی و لاستیک و نساجی، کارگر آموزشی شاغل در مدارس و محیط های درس و پرورش، پرستاران، کودکیاران، کارگر حمل و نقل و تجارت و همه مراکز دیگر کار و تولید، جمعیت بسیار عظیم کارگران بیکار، توده کثیر زنان خانه دار، همه و همه برای پیشبرد مبارزه ای متحد و نیرومند علیه سرمایه داری محتاج یک تشکل سراسری می باشند. تمامی این توده وسیع فروشنده نیروی کار رنج واحدی دارند، دشمن مشترکی دارند، مطالبات آنها در بنیاد بسیار نزدیک و همپیوند است و مبارزه هر بخش از آنها برای تحقق هر میزان از این مطالبات و برای رهائی نهائی از شر موجودیت سرمایه داری در گرو اتحاد گسترده و فشردن صفوف متحد خود در درون یک تشکل سراسری ضد سرمایه داری می باشد.

برپائی این تشکیلات به طور قطع کار یک سال و چند سال نیست. تکرار بدیهیات است که کارگر بیکار و نفتگر و معلم و زن خانه دار و بافنده و لاستیک ساز با شور و مشورت و برگزاری دیدار با هم تشکل سراسری ضد سرمایه داری کارگران را به وجود نمی آورند. از همه مهم تر، کارگران قرار نیست اول این ظرف را ایجاد کنند تا بعد به مبارزه پردازند. کاملاً بالعکس. تلاش برای سازمانیابی خود و ایجاد این ظرف اتحاد سراسری، خود بخش لایتنجائی از مبارزه روز است. مبارزه ای که همواره وجود داشته است و امروز بیش از پیش جریان دارد، همین مبارزه است که باید متشکل شود. چند سال است که معلمان به طور مستمر بر سر افزایش مزد و بهبود شرائط کار در حالت

مبارزه به سر می برند. عین همین وضعیت را کارگر ایران خودرو، نیشکر هفت تپه، مجتمعات نفت و گاز سلویه، کارگران نساجی شمال، رانندگان شرکت واحد، نفتگران خوزستان، کارگران بندر در بوشهر، یخچال سازی خرم آباد، پرستاران بیمارستانها، رانندگان کامیون جاده های جنوب و کارگران همه جاهای دیگر ایران دارند. بحث بر سر متشکل شدن همین مبارزات، تعمیق رویکرد ضد سرمایه داری آنها، آگاهانه تر و افق دارتر و نیرومندتر شدن آنها و پیوند خوردن تمامی آنها در یک مدار سراسری علیه وضعیت موجود و علیه کل نظام سرمایه داری است.

یک حرف رفرمیسم راست و چپ در رابطه با تشکل سراسری ضد سرمایه داری طبقه کارگر همیشه این بوده و این است که همه کارگران یا همه بخش های مختلف طبقه کارگر متمایل به شرکت در فرایند چنین سازمانیابی نیستند و در این صورت نمی توان این تشکل را ظرف اتحاد سراسری توده های کارگر نام نهاد!!! در بطن همین سؤال نکات دیگری نیز مطرح می گردد، از جمله اینکه در شرایطی که کارگران برای محو سرمایه داری و استقرار سازمان شورائی برنامه ریزی سوسیالیستی کار و تولید آمادگی ندارند، چگونه می توان افق لغو کار مزدی را در پیش روی این تشکل قرار داد؟

پاسخ فعالین ضد سرمایه داری به سؤالات بالا این است که وجود گرایشات مختلف در درون جنبش کارگری امری مفروض است. این نیز بسیار بدیهی است که سندیکالیست ها، بقایای جنبش های ناسیونالیستی و کلاً رفرمیسم راست و چپ برای انصراف طبقه کارگر از سازمانیابی ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی به هر تلاشی دست خواهند زد. اما یک چیز را فراموش نکنیم، اینکه سوسیالیسم و رویکرد ضد کار مزدی، گسترده ترین، ریشه دارترین، درونی ترین رویکرد در جنبش کارگری و تنها رویکردی است که منافع کل توده های طبقه کارگر را نمایندگی می کند. از این فراتر کمونیسم فراخوانی است به کل بشریت و نه فقط به کارگران زیرا تحقق آن تنها طریق رفع دوگانگی میان وجود اجتماعی انسان با فردیت اوست. « پرولتاریا طبقه ای است که در جامعه حاضر خواهان یک موقعیت سنتی نیست، بلکه خواستار یک موقعیت انسانی است. طبقه ای است که برای رهایی خود باید خویش را از همه عرصه های جامعه معاصر رها کند و برای این کار باید بدو همه این عرصه ها را آزاد کرده باشد» جنبش ضد سرمایه داری مدعی این نیست که به آسانی و بدون عبور از هولناک ترین سنگلاخهای مبارزه طبقاتی حتماً همه بخش های طبقه کارگر با آغوش باز از افق ها، راه حلها و راهبردهایش استقبال می کنند اما برای تحقق این امر تلاش می نماید. رفرمیسم راست و چپ را افشاء و طرد می کند و راه خود را به سوی هر چه سراسری تر شدن، هر چه بین المللی تر شدن و هر چه نیرومندتر شدن هموار می سازد در مورد بی تناسبی سطح مبارزات روز طبقه کارگر با گشایشی و حاضر افق لغو کار مزدی نیز اولاً بر خلاف همه تصورات سندیکالیست ها، کارگران به هیچ وجه سخن از نابودی سرمایه داری را رعب آور تلقی نمی کنند. این رفرمیسم راست است که می کوشد تا چنین هراسی را بر توده های کارگر مستولی سازد، ثانیاً محو کار مزدی نه اقدامی لحظه ای و ضربتی که هویت و محتوا و رویکرد و فرایند پراتیک جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است.

طبقه کارگر ایران به طور حی و حاضر دارای یک مطالبات پایه ای مشترک ضد سرمایه داری است، ضرورت اعمال قدرت متحد و سراسری برای تحمیل این مطالبات بر بورژوازی، اهمیت حیاتی تعمیق هر چه بیشتر آگاهی توده های کارگر به استثمار که می شوند و به ریشه کلیه بی حقوقیها، ستمکشیها، گرسنگیها و فقر و فلاکتی که

تحمل می کنند، ضرورت آگاهی هر چه ژرف تر آنها نسبت به قدرت متحد جمعی و طبقاتی خود، اهمیت دخالت هر چه وسیع تر و هر چه نافذتر و خلاق تر آحاد کارگران در مبارزه طبقاتی و ضرورت تدارک آنها برای تسویه حساب با کل نظام بشرستیز سرمایه داری، همه و همه موضوعاتی هستند که سازمانیابی سراسری و شورائی ضد سرمایه داری را به عنوان تنها راه حصول موفقیت، خواه در کوتاه مدت و خواه به صورت استراتژیک و درازمدت در پیش روی طبقه کارگر قرار داده و قرار می دهد. برای رسیدن به این هدف باید در هر کارخانه و هر کارگاه و هر مرکز کار و تولید حول مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری متشکل گردید و باید به طور همزمان برای پیوند زدن همه این تشکلهای با هم و یکی شدن آنها در درون یک تشکل واحد سراسری طبقاتی پیکار کرد. کلیه افراد، محافل، گروهها، شوراهای، اتحادها، سازمانها، کمیتهها و احزاب که جز این به کارگران می گویند، تمامی محافل و احزاب و شوراهای و افرادی که به کارگران درس اجماع و توافق با بورژوازی می آموزند، که هر روز « به سوی حزب» تازه ای برای توده کارگر نسخه پیچی می کنند، که به شیوه های مافیائی برای ایجاد تفرقه در صفوف فعالین کارگری و زدیدن این و آن کارگرونها در آنها در ویتترین حزب خودتقلای مینمایند، که هر روز از بالای سر کارگران اتحاد عمل و شورای همکاری فرقه هابه هم میبافند، سوای دشمنی آگاهانه یا ناآگاهانه با جنبش کارگری هیچ کار دیگری نمی کنند.

یک مورد از این دشمنی هیستریک با تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر نوشته ای است که اخیراً به امضاء دو نفر، « یدالله خسروشاهی» و « بهمن شفیق»، تحت عنوان « در نقد پیش نویس منشور تشکل سراسری ضد سرمایه داری» بر روی شماری از سایت های اینترنتی درج گردیده است. من در اینجا به بررسی محتوای نوشته مذکور می پردازم، اما قبل از شروع این کار یادآوری دو نکته مهم را لازم می بینم.

۱. هدف من مطلقاً پاسخ به نویسندگان آن متن نیست. آنچه مرا به این کار وادار می سازد صرفاً خطر رفرمیسم راست سندیکالیستی و آموزه های مخرب و پیشینه دار ناسیونال چپ و سوسیالیسم بورژوائی برای جنبش کارگری ایران است. « خسروشاهی» و « شفیق» و همانندان در این جنبش وجود واقعی ندارند اما آنچه بر زبان آنان جاری است چیزی است که در طول دهه های متمادی توسط ناسیونالیسم چپ و رفرمیسم سندیکالیستی حداقل در میان بخشی از فعالین جنبش کارگری ترویج و پراستیک گردیده است. بحث مطلقاً بر سر اینان نیست. منظور، کالبدشکافی باز هم بیشتر و عمیق تر رفرمیسم ضد کارگری و ضد سوسیالیستی راست و چپ است.

۲. نویسندگان مطلب بالا مدعی اند که نوشته مورد انتقاد آنان چند سال پیش توسط یک یا عده ای از فعالین کارگری به عنوان پیش نویس برای بحث فیما بین خودشان حول چند و چون سازمانیابی طبقه کارگر تهیه شده است. ما فرض را بر صحت حرف آقایان می گذاریم. در اینجا سؤالات مهم زیادی مطرح می گردد. معنای متعارف پیش نویس این است که فردی عهده دار تهیه یک طرح اولیه برای بحث و نظرخواهی و مشاوره در میان یک جمع می گردد. بسیار عادی است که حتی تهیه کننده متن شخصاً در جریان گفتگوها و شور و مشورتها چه بسا بیش از دیگران در کار اصلاح و تکمیل و نقد و بررسی مفاد آن فعال باشد. اگر گفتگو کنندگان انسانهای واقعی زمینی دخالتگر و دردمند در پروسه پیشبرد طرح باشند، در تمامی طول تبادل نظر، اساس کار را بر شنیدن حرفهای همدیگر، تعمق بیشتر، همفکری ژرف تر، کسب آگاهی افزون تر و نظیر این امور قرار می دهند. در طی این فرایند، آنچه هنوز به صورت پیش نویس مطرح است نه مبنای کار مشترک است و نه به نحو اولی شالوده چالش و جدال در سطح عمومی و

اجتماعی است. حال خوب به سیر ماجرا دقت کنیم. بر اساس ادعای این آقایان چند سال پیش چنین نویسی با هدف گشایش گفتگو پیرامون تنظیم یک سند پایه ای تهیه شده است. این سند در هیچ کجای دنیا انتشار بیرونی پیدا نکرده است. هیچ فردی یا افرادی در هیچ جا پیرامون سرنوشت آن هیچ اظهار نظری نکرده اند. هیچ معلوم نیست که تهیه کنندگان پروسه تکمیل آن را دنبال کرده یا نکرده اند. اینکه تغییرات حاصل از پروسه نقد و بررسی چه بوده است نیز هیچ انعکاسی در هیچ کجا نیافته است. اولین سؤال این است که این آقایان با چه کسی و با نظرات کدامین انسان ها برخورد می کنند؟ از پیشگفتار (!؟) آنان پیداست که فعالین ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی را مورد نظر دارند. اما این فعالین به طور حی و حاضر بیشترین شمار مقاله و کتاب و سند را با امضای کاملاً مشخص، نشانیها و اسم و رسم های معین بر روی سایت های اینترنتی فارسی زبان و تا حدودی غیرفارسی زبان دارند. این سند همانگونه که گفتیم در هیچ جا یافت نمی شود. معنای کار این دو نفر چیست؟ سؤال دوم این است که در عرف کدام طبقه اجتماعی است که پیش نویس های خصوصی و اندرونی افرادی از فعالین کارگری را مبنای نقد و انتقاد حرفهای آنان در سطح بیرونی و اجتماعی و راه انداختن بد و بیراه علیه آنها قرار دهند؟ سؤال سوم اینکه تکلیف ابتدائی ترین معیارهای اخلاق بشری در این گذر چه می شود و توجیه این دو آدم برای اقدام خود چیست؟ پرسش بعدتر اینکه بالاخره چه شده است؟ چه حادثه خاصی به وقوع پیوسته است که این آدمها را به ارتکاب چنین کارهای نادرست و خلاف موازین اخلاقی سمت داده است؟

منتقدین و منشور ضد سرمایه داری

با یادآوری نکات فوق به سراغ محتوای نوشته آقایان می رویم. نخستین کلام آنان این است که نباید علت اصلی همه ستمکشی ها و سیه روزیهای طبقه کارگر را نظام سرمایه داری دانست!!! آنان بسیار ساده، صریح و بی نیاز از هر تعبیر می نویسند: «نظام سرمایه داری در همه جا علت اصلی تمام ستمکشی ها و سیه روزی های طبقه کارگر نیست». توضیح مکمل آنها در همین رابطه این است که به طور مثال نابرابری حقوقی میان زنان و مردان در ایران ربطی به نظام بردگی مزدی ندارد!! به همین سیاق بسیاری از اشکال دیگر ستم در جامعه که بر توده های کارگر اعمال می شود ریشه در بقایای نظام های پیشاسرمایه داری دارد و نسبت دادن آنها به این نظام واقع بینانه نمی باشد!!! این حرف برای طبقه کارگر ایران بسیار آشنا است زیرا که سالیان دراز از سوی طیف نظریه پردازان «حزب توده» و به ویژه مرزبانان فداکار ناسیونالیسم چپ یا عاشقان سینه چاک «صنعت مستقل ملی» در گوش آنان زمزمه شده و می شود. یک قرن تمام به آنان گفته شده است که دیکتاتوری و خفقان و بی حقوقی های سیاسی و تبعیضات ناروای جنسی و قومی و سایر مصائبی که تحمل می کنند، نه از وجود سرمایه داری بلکه از کمبود رشد صنعتی و انکشاف ناکافی کاپیتالیستی جامعه نشأت می گیرد. «علمداری» ها، «محیط» ها، «رحیم زاده اسکوئی» ها، انواع مائوئیست ها، جمعیت کلان اقتصاددانان دوم خردادی و انبوه همقطاران «آبادگر» و «سازنده» آنها به طور مرتب در گذشته و حال با کمک از همه امکانات و زرادخانه های فکری طبقاتی خود برای کشت و بارورکردن هر چه بیشتر این خرافه ها در ذهن فعالین کارگری تلاش کرده اند و می کنند. این آقایان بسیار دیر وارد میدان شده اند و همقطاران آنها جای هیچ نیازی به کار آنان باقی نگذاشته اند. اما ببینیم واقعیت چیست؟ دیرزمانی است که شیوه تولید سرمایه داری یا رابطه خرید و فروش نیروی کار، شیوه تولید مسلط در کل جهان حاضر را تعیین می کند. در

هیچ کجای ۵ قاره دنیا، مناسبات اقتصادی و اجتماعی پیشاسرمایه داری به صورت مناسبات مسلط اجتماعی کشورها به حیات خود ادامه نمی دهد. بر عکس در کلیه جوامع موجود کار مزدی است که این نقش را دارا است و طبقه بورژوازی است که طبقه مسلط اقتصادی و سیاسی را تشکیل می دهد. معنای تسلط یک شیوه تولیدی معین در یک جامعه و در بحث خاص ما، شیوه تولید مبتنی بر کار مزدی، از منظر ماتریالیسم پراتیک و انقلابی موضوعی بسیار شفاف است. نظام سرمایه داری خود یک شکل تضادآمیز تکامل اجتماعی روند کار در تاریخ است و درست بر همین پایه، بقایای پوسیده مناسبات اقتصادی و اجتماعی ناشی از شکل‌های پیشین تولید را عموماً می توان در درون آن مشاهده کرد. نکته اساسی در اینجا این است که کلیه این مناسبات خواه در هیأت کنکرت اقتصادی و خواه در قالب مراودات اخلاقی، موازین حقوقی، فرهنگ، عادات، سنن و غیره اولاً در درون ارگانیسم حیات اجتماعی نظام مسلط پروسه انحلال خود را طی می کنند و با آن همساز یا در آن منحل می گردند و ثانیاً همه جا به مثابه راهکارها، مکانیسم ها و ابزار مورد نیاز بازتولید نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی حاکم به کار گرفته می شوند. مارکس در باره فرایند این اضمحلال یا انحلال می گوید: « در همه شکل‌های جامعه یک نوع خاص تولید بر سایر شکل ها غلبه دارد و مناسبات این نوع خاص، بر سایر مناسبات تولیدی تأثیر می گذارد. پس ما به زمینه ای عام می رسیم که همه رنگها در آن شناورند و از آن مایه می گیرند. به عبارت دیگر هر جوی تعیین کننده وزن مخصوص تمامی هستی های خاصی است که در آن مادیت یافته اند». او در همین رابطه به مثال‌های معینی اشاره می کند و اضافه می نماید که به طور مثال خود سرمایه در قرون وسطی هنگامی که جنبه سرمایه پولی محض نداشت و به شکل ابزارهای تولیدی پیشه وری عمل می کرد، کاملاً تحت تأثیر خصلت مالکیت ارضی بود، اما در جامعه سرمایه داری دقیقاً عکس این محقق می گردد. در اینجا کشاورزی به صورت شاخه ای از صنعت در می آید و زیر سلطه سرمایه قرار می گیرد. اجاره زمین با فروپاشی نظام فئودالی تحت حاکمیت عنصر اجتماعی ایجاد شده در شرائط تاریخی قرار می گیرد و بدون سرمایه به پدیده ای بی معنا و موهوم بدل می گردد.

همه آنچه که مارکس در باره سرنوشت عناصر اقتصادی تولید کهن در ساختار حیات شیوه تولید مسلط می گوید دقیقاً در مورد پس مانده های فرهنگی، حقوقی و اشکال نظم سیاسی آنها نیز صدق می کند. بورژوازی ایران همسان بورژوازی بسیاری از جوامع دیگر دنیا، دیکتاتوری هار پلیسی و ضد بشری را به عنوان یک ساختار قدرت سیاسی حاضر و آماده از طبقه مسلط سلف خود و از مناسبات اجتماعی دوران قبل به ارث برد. اما این دیکتاتوری اولاً در تمامی طول سالهای بعد از واقعه موسوم به « جنبش مشروطیت » تا وقوع اصلاحات ارضی، ارگان اعمال قدرت بخشی از سرمایه جهانی و بورژوازی ایرانی شریک آن، در پیشبرد پروسه انکشاف کاپیتالیستی جامعه بود و ثانیاً از شروع دهه ۴۰ خورشیدی به این سوی در همه وجوه و به صورت جامع الاطراف، نهاد اعمال قدرت سیاسی و برنامه ریزی نظم اقتصادی و حقوقی و فرهنگی و اجتماعی کل امور جامعه مبتنی بر کار مزدوری بوده است. جدا کردن دولت بورژوازی از واقعیت ساختار اجتماعی مناسبات کار مزدوری به بهانه توسل این دولت به دیکتاتوری و تحت این بهانه که دیکتاتوری در شرائط استیلائی نظام های پیشاسرمایه داری وجود داشته است، سوای وارونه پردازی حقایق توسط نمایندگان سیاسی و فکری سرمایه برای هل دادن کارگران به سوی رژیم ستیزی فراطبقاتی و انصراف آنان از مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری هیچ اسم و رسم دیگری ندارد.

نویسندگان مطلب در تأیید ادعای خود مبنی بر اینکه « همه بی حقوقیهای کارگران ناشی از نظام سرمایه داری نیست»!! به موضوع تبعیضات جنسی و معضل ستمکشی زنان در جامعه ایران اشاره کرده اند. از نگاه آنان بنیاد این بی حقوقی و نابرابری ربطی به نظام سرمایه داری ندارد!!! این تبعیضات پیش از پیدایش و تسلط بردگی مزدی وجود داشته است. به همین دلیل انتساب آنها به سرمایه داری اشتباه است!!! مقدم بر هر چیز باید از این آقایان پرسید که طبقه کارگر ایران در کارزار علیه این ستمکشی ها و جنایات باید کدامین مناسبات اجتماعی، کدام قدرت سیاسی و کدام ساختار حقوقی و مدنی را آماج تعرض خود قرار دهد؟ آیا باید سنگواره های مدفون فئودالیسم را از عمق گورستانهای تاریخ نبش نماید و در برهوت ماوراء جهان مادی موجود با شاه عباس صفوی و نادر افشار و ناصرالدین قاجار و شیخ خزعل خوزستانی وارد مصاف طبقاتی گردد؟! دولت یا دولت هائی که با سلاح سنگسار و حمام خون، میلیون ها زن ایرانی و افغانی و... را به رعایت حجاب اسلامی مجبور می سازند، دولت کدام طبقه اجتماعی هستند و سازمان نظم سیاسی و اقتصادی کدام شیوه تولید را نمایندگی می کنند؟ مسأله را کمی عمیق تر و دقیق تر بکاویم. بر اساس آمارها هم اکنون حدود ۱۷ میلیون زن ایرانی زیر نام « خانه دار» مجبور به کار خانگی روزانه در هفت پستوی خانه ها و آشپزخانه ها هستند. این جمعیت زنان اگر از کلیه کارهای شاق و جانفرسای دیگر آنها چشم پوشیم، فقط حدود ۷ میلیون کودک یا ۷ میلیون انسان ارتش ذخیره کار سرمایه را به صورت مفت و بدون دریافت هیچ دیناری از هیچ نهادی نگهداری می کنند. با یک حساب بسیار ساده سرانگشتی اگر هزینه مراقبت و پرورش این کودکان را حتی با بهای نیروی کار شبه رایگان رایج در جامعه ما حساب کنیم رقمی حدود ۱۲۰۰ میلیارد تومان در سال سر در می آورد و اگر این رقم را به هزینه اجاره بهای مهدکودک های مورد نیاز مراقبت آنها اضافه نمایم به ۲ تریلیون تومان در سال بالغ خواهد شد. به این ترتیب کار خانگی این زنان در هر سال معادل مبلغ بالا هزینه بازتولید سرمایه اجتماعی را کاهش می دهد و به همان میزان بر سود سرمایه داران می افزاید. کار خانگی پدیده ادوار گذشته تاریخ است و امروز در جامعه سرمایه داری ایران و همه جوامع مشابه به عنوان یکی از مؤثرترین اهرم های کاهش هزینه انباشت و افزایش ارقام سود مورد استفاده صاحبان سرمایه و دولت های سرمایه داری قرار می گیرد. مطابق آمارها در کشور فیلیپین ساعات کار خانگی زنان به ۷۰ ساعت در هفته بالغ می شود. سؤال هر کارگر آگاه یا نیمه آگاه از کاشفان « ریشه سیه روزی ها در بقایای مناسبات عهد باستان و پیشاسرمایه داری» این است که اولاً ارقام نجومی سودجویی حاصل از استثمار این جمعیت عظیم زنان در دنیا به کجا می رود؟ و در خدمت بازتولید کدام شیوه تولید و نظام اجتماعی قرار می گیرد؟ ثانیاً اینکه طبقه کارگر ایران در مبارزه علیه این مظالم بشرستیز باید کدامین نظام و دولت کدام طبقه اجتماعی را آماج ستیز طبقاتی خویش بگیرد؟ طرح این نکته که ریشه همه بی حقوقی های موجود در مناسبات بردگی مزدی نیست سخن نمایندگان فکری بورژوازی است و هدف آن به صف کردن کارگران برای تحکیم طوق بردگی بر گرده خود و اجتناب از صف آرائی رادیکال در سنگر پیکار ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی است. نابرابری مرد و زن که مورد اشاره نویسندگان مذکور است نیز نه فقط در جامعه ایران که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری جهان کماکان بیداد می کند و ارجاع این بلیه به بازمانده های مناسبات پیشاسرمایه داری تزییق بدترین خرافه ها در مغز توده های کارگر دنیاست. در ادامه این قسمت گوش دادن به دل نگرانی آقایان هم بسیار شیرین است!!! آنان می گویند:

« طرح موضوع به شکلی که در منشور آمده است دو ایراد اساسی دارد. نخست این احتمال وجود دارد که مبارزه علیه این بقایای نظام های کهنه تر طبقاتی نادیده گرفته شود و دوم این که حتی در صورت پرداختن به این بقایا، این مبارزه به عنوان مبارزه ای خصلتاً ضد سرمایه داری قلمداد شود»!!! جای شکر برای آقایان باقی است که اولاً فشار گرسنگی مجال مزاح و نقل طنز را از کارگر ایرانی سلب کرده است و ثانیاً هیچ کارگری نوشته آنان را نمی خواند و الا عبارت فوق برای رفع خستگی کارگران بسیار به درد می خورد. ماجرا از چه قرار است؟ منتقدین پیش نویس!!! نگرانند که نکند کارگر ایرانی به جای سپردن دل به ستیز با بقایای مناسبات پیشاسرمایه داری!!! فکر مبارزه علیه استثمار سرمایه داری و اساس کار مزدی را در سر بپرورد. چنین چیزی برای آقایان بسیار ناگوار است!!! نگرانی دوم از این مهمتر است. اینکه حتی اگر کارگر ایرانی زیر فشار همه توهم پراکنی ها قبول کند که کار واقعی او راه اندازی جنگ با بقایای مناسبات پیشین است!!! باز هم در جهان واقع چیزی به عنوان پیشاسرمایه داری در پیش روی او نیست و لاجرم راهی نخواهد داشت جز اینکه راه سنگر ضد کار مزدی را در پیش گیرد. به راستی که اینها مخاطرات مهمی هستند که باید پیرامون آنها هشدار داده شود!!! فرمولبندی آنان در این مورد با همه طنز بودنش بسیار دقیق است!!!

تبیین رابطه کار و سرمایه

دومین حلقه بحث آقایان به رابطه کار و سرمایه مربوط می شود. پیش نویس گفته است که: « کار مزدی با سرمایه در ستیز است و در جهت نابودی آن عمل می کند» و آنها در مقام منتقدین این عبارت نکاتی را مطرح نموده اند که ماحصل آن به شرح زیر است:

۱. رابطه کار و سرمایه به خودی خود متضمن ستیز این دو نیست، زیرا بنیاد باور طبقه کارگر بر تقدس مبادله «آزاد» نیروی کار و مالکیت خصوصی استوار است.
 ۲. این رابطه در همان حال پایه مادی اجماع و توافق روزمره میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در پروسه خرید و فروش نیروی کار می باشد.
 ۳. جدال روزمره میان توده های کارگر و بورژوازی نه فقط ستیز نیست، بلکه حتی هیچ ربطی به فرایند مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری آنان هم ندارد.
 ۴. مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه داری و برای نابودی این نظام فقط در صورتی شکل می گیرد که اندیشه ها و اعتقادات همگانی طبقه کارگر به طبیعی بودن و جاودانگی سرمایه داری دچار تزلزل و زوال گردد.
- آنچه اینان در این بخش از نوشته، در نقد «پیش نویس» و در چهارچوب نوع نگاه به رابطه میان کار و سرمایه، مطرح نموده اند، بسیار صریح فرمولبندی و جمع بست دید و دریافت ها، تحلیل ها و راهبردهائی است که در طول قرن بیستم به جنبش کارگری تزریق و بر آن تحمیل شده است و همین نوع تبیین از مسائل مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، به سهم خود در تحمیل موقعیت هولناک و غیرقابل تحمل کنونی بر توده های کارگر دنیا نقش جدی ایفاء کرده است. بند بند گفته های آنان را در خارج از مدار فرمولبندی ها و در دل دنیای واقعی مبارزه طبقاتی مورد کندوکاو قرار دهیم. اولین حرف آنها این است که:

« تضاد بین کار مزدی و سرمایه به خودی خود به معنای ستیز بین این دو نیست. سرمایه داری در شرائط تاریخی

معینی شکل می گیرد و قوام می یابد که مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی به درجه ای تکامل یافته است که مبادله آزاد بین کارگر و سرمایه دار جای تمام اشکال کهن بهره کشی و استثمار را گرفته باشد. این آزادی در مبادله در نظر شرکت کنندگان در این عمل اجتماعی بعنوان نظم طبیعی امور جلوه گر می شود و دارای قدرت خدشه ناپذیری است که همه عادات و سنت های رایج در باورها و اعتقادات مردم از آن برخوردارند. تنها در جریان تعرض مداوم سرمایه برای راندن دستمزد به زیر ارزش واقعی نیروی کار است که مقاومت کارگران شکل می گیرد»!!!

عبارات بالا نه فقط مبین نگاه ماتریالیسم پراتیک به رابطه میان باورها و پراتیک اجتماعی انسانها یا طبقات اجتماعی نیست، نه تنها نقیض تجارب زنده مبارزه طبقاتی کارگران دنیا است که اساساً پر از تناقض و پراکنده باقی های ایدالیستی نیز هست. بر اساس گفته این آقایان، باورها و معتقدات توده های کارگر است که وجود طبقاتی، رویکرد و نوع ابراز حیات اجتماعی آنها را شکل می دهد!! و نه واقعیت زندگی و کار و استثمار و هستی اجتماعی آنها که بستر همه رویکردها و بازگشای زمینه های مبارزه و بالندگی آگاهانه و سازمان یافته این مبارزه برای تغییر کل وضعیت موجود می گردد. کارگر در اینجا موجودی است که از یکسوی در زنجیر اعتقاد به تقدس مبادله آزاد نیروی کار و مالکیت خصوصی دارای هیچ ستیزی با سرمایه نیست!!! از سوی دیگر پائین رفتن دستمزد وی از بهای واقعی نیروی کار موجب جدال او با سرمایه دار می گردد، یعنی اینکه ظاهراً هاله تقدس مالکیت خصوصی را تا حدودی از هم می پاشد، با این وجود باور عمیق به مقدسات سرمایه همچنان راه هر نوع ستیز با نظام سرمایه داری را بر روی او سد می سازد و سرانجام اینکه چرخش او به سمت ریل ستیز با سرمایه نیازمند آن است که باز هم به دنیای اندیشه ها و اعتقادات رجوع کند و این بار به جای سلسله باورهای سرشته از قداست مالکیت خصوصی، نوع نقیض آنها را به شکلی و از کسانی وام گیرد، تا این وام را دستمایه مبارزه با سرمایه داری سازد!!

مشاهده می کنیم که اولاً در همه جا اندیشه ها و اعتقادات هستند که بنیان هر رویکرد و پراتیک را استوار می سازند. هم توافق و اجماع طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار بعنوان شکل طبیعی و سیره عام مواجهه این دو قطب!!! و هم ستیز اولی علیه دومی به صورت یک پدیده نامأنوس با روند عادی کار و زندگی و استثمار کارگران!!! آری هر دوتا حالت، بنیاد هستی خود را از دنیای اندیشه ها و باورها استخراج می کنند!!! ثانیاً این دو فرایند از بیخ و بن با هم بیگانه و ابوابجمعی دو جهان ناآشنا با هم هستند!!! مبارزه ضد سرمایه داری از بطن یک جهان ویژه افکار متولد می شود و هیچ منشأ و مایه ای در اندرون جنبش جاری طبقه کارگر که به زعم آقایان یک مبارزه بورژوائی!! و از سرشت اجماع و توافق!!! است ندارد. اینها مفصلبندی تئوری ها و احکام صادره منتقدین پیش نویس!! در تبیین رابطه میان کار و سرمایه است. اما واقعیت ها کدامند؟ درک ماتریالیستی رادیکال و انقلابی طبقه کارگر از این مسائل چیست و تاریخ مبارزه طبقاتی در این گذر چه می گوید؟

تقدس مالکیت خصوصی کاپیتالیستی پدیده منبعث از رابطه خرید و فروش نیروی کار و تبخیر ایدئولوژیک پیش شرطها و ملزومات بازتولید سرمایه است. این افکار و باورها در جهان موجود تسلط دارند، زیرا که بورژوازی طبقه مسلط جوامع و جهان حاضر را تشکیل می دهد، اما این فقط یک رویه حقیقت است. رویه دیگر آن موقعیت طبقه کارگر در نظام سرمایه داری، ستیز اجتناب ناپذیر توده های کارگر با سرمایه و لاجرم جدال غیرقابل گریز آنها با همان باورها، معتقدات و اندیشه های فرارسته از وجود کار مزدوری است. فروشنده نیروی کار در اساس هستی

اجتماعی خود با سرمایه در تضاد است. به این دلیل مشخص که هستی سرمایه بر سقوط او از هستی خویش پایه گذاری شده است. سرمایه کار پرداخت نشده کارگر است و بنیاد بالندگی، انباشت، خودگستری و بازتولید شرایط تولید و سودآوری اش بر تعمیق هر چه افزونتر استثمار کارگر قرار دارد. درست به همان گونه که کلیه قرارها، قراردادهای، ساختار حقوق، قانونیت، مدنیت، سیاست و همه چیز متناظر با سودآوری اش نیز بر سقوط ژرف توده های کارگر از ابتدائی ترین حقوق انسانی استوار است. کارگر نمی تواند علیه سرمایه مبارزه نکند، اما مبارزه او در مراحل مختلف و در سراسر مارپیچ حیات و پروسه تکامل خود نیز یکسان نیست و اساساً نمی تواند یکسان باشد. صرف ستیز میان کار مزدی و سرمایه متضمن وجود حی و حاضر یک جنبش نیرومند سازمان یافته و آگاه و افق دار ضد کار مزدی در همان آغاز یا در بیشتر شرایط نیست. اما این ستیز وجود دارد، در همه جا جریان دارد، از همه ظرفیت ها و زمینه های لازم برای بالندگی و احراز همه تعینات بالا برخوردار است. از همه مهم تر و اساسی تر فقط همین ستیز یا همین جنبش است که باید ببالد، آگاه شود، افق دار گردد، نیرومند شود، سازمان یابد و بالاخره خود را برای جنگ آخر با بورژوازی آماده سازد و این جنگ را به پیروزی برساند. مانیفست کمونیست، همین مسأله را بسیار کوتاه اما بسیار هم رسا به این شکل جمع بندی کرده است. « پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل خود را می پیماید. مبارزه اش بر ضد بورژوازی با زندگی اش آغاز می گردد»

منتقدین پیش نویس می گویند که مالکیت خصوصی و اصل آزادی مبادله کار با سرمایه، دارای یک قدرت خدشه ناپذیر اجتماعی در باور کارگر است!!! و این قدرت طبیعی خدشه ناپذیر فقط با یک قدرت طبیعی متضاد خود اما از همین جنس یعنی قدرت تفکر، باور و ایمان به بی قداستی مالکیت خصوصی می تواند دچار آسیب شود. این حرف هیچ جایی برای مبارزه طبقاتی مادی باقی نمی گذارد. تاریخ را اساساً در نقش آفرینی اندیشه ها و فرایند مبارزه میان افکار متضاد خلاصه می نماید. در همه جا و در تمامی سیر تحولات تاریخی جهان، افکار و باورها را می ببند و هر نوع تغییر در زندگی انسانها را حاصل دخالت اندیشه های ماوراء هستی آنها تلقی می کند. افکار خوب را بانی سعادت بشر و اعتقادات بد را مسبب سیه روزی آدمها می پندارد. در چشم انداز رو به روی این نگاه انسانها نیستند که در پراتیک حیات اجتماعی و کار و تولید خویش افکار و باورها را می سازند، بالعکس همه جا اندیشه ها و اعتقاداتند که سرنوشت زندگی و کار و هست و نیست آدمها را تعیین می کنند. در بخش دیگری از همین نوشته نشان خواهیم داد که چرا این نوع نگاه از بیخ و بن در خدمت حلق آویز ساختن جنبش کارگری بین المللی به دار اندیشه پردازیهای طبقات دیگر است. چگونه تاریخاً این نقش را بازی کرده است و چرا همه جا در خدمت سلاخی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و سوسیالیسم لغو کار مزدی کارگران بوده است.

توضیح واضح است که توده های کارگر تاریخاً فشار سنگین باورها، عقاید، فرهنگ، سنن و افکار طبقه مسلط را به سخت ترین شکل بر سینه تفکر یا نوع تلقی و انتظار و رویکرد خود لمس کرده اند، اما این امر هیچگاه و در هیچ کجا مانع مبارزه و خیزش کارگران علیه استثمار سرمایه داری و علیه مظالم و ستمکشی ها و بی حقوقی های ناشی از وجود این نظام نگردیده است. حدود و ثغور مبارزات آنان توسط دستگاه سنجش ابعاد ایمان و تعبد به مالکیت خصوصی تعیین و تحدید نشده است. آنچه خیزش ها و جنبش های کارگران و مارپیچ انکشاف، شکوفائی، بلوغ و نیرومندی ضد کار مزدی این جنبشها را سد ساخته است نه باورهای سخت جان تقدس مبادله « آزاد» نیروی کار که

دو تیغه تیز قیچی دیکتاتوری و سرکوب سرمایه از یک سوی و فرمیسم راست سندیکالیستی از سوی دیگر بوده است. رویکرد اخیر یعنی سندیکالیسم نیز نه بستر طبیعی ابراز وجود و مبارزه و تقابل طبقه کارگر با بورژوازی که کاملاً بالعکس حاصل فشار سهمگین ائتلاف میان گرایشی در درون طبقه کارگر و بورژوازی، بر رویکرد عام و گسترده جنبش کارگری جهانی بوده است. توده های کارگر دنیا در تمامی تاریخ حیات خود از آغاز تا امروز علیه سرمایه داری مبارزه کرده اند و پروسه گسست آنان از خرافه ها، افکار و ایدئولوژی طبقه مسلط نیز سوای همین مبارزه جاری و همین جنبش روزمره علیه بورژوازی هیچ بستر و میدان دیگری ندارد. این مبارزه در شرائطی از ریل واقعی ضد سرمایه داری خارج گردیده است که فرمیسم راست و چپ یا این و آن شکل از سوسیالیسم بورژوائی با استفاده از شرائط تاریخی خاص قادر به تسلط بر آن گردیده است.

تاریخ قرن شانزدهم به این سوی به همان سیاق که تاریخ رشد و تکوین و انکشاف و تسلط نظام سرمایه داری بر دنیا است تاریخ مبارزه توده های کارگر جهان علیه استثمار و ستمکشی ها و بی حقوقی های این نظام نیز هست. نخستین قیام کارگران فلورانس برای افزایش دستمزد و سپس بسط مطالبات خود به پاره ای حقوق سیاسی و بالاخره تدارک استقرار یک سازمان سیاسی متشکل از کارگران برای برنامه ریزی و اداره تولید در شرائطی رخ داده است که هنوز شیوه تولید سرمایه داری در هیچ کجای جهان حتی شیوه تولید مسلط نبوده است. در طول قرن شانزدهم نیز کارگرانی که ۵ ماه تمام، چرخ تولید و کار را در چاپخانه ها و نساجی های فرانسه از کار انداختند، برای کار خود به « شورای نگهبان » تقدس مالکیت خصوصی مراجعه نکردند. منتقدین پیش نویس البته می توانند مدعی شوند که در آن زمان هنوز پروسه اعتبار و قداست اصل مبادله آزاد نیروی کار جهانشمول نبوده است!! اما هیچ کارگری در هیچ کجای دنیا تا حال نشنیده است که کموناردها در روز پیش از شروع قیام تاریخی خویش، برای یافتن فتوای انطباق قیام با حریم تقدس مالکیت خصوصی و مبادله آزاد نیروی کار به جستجو افتاده باشند!!! چند قرن است که توده های کارگر دنیا علیه استثمار و جنایات نظام سرمایه داری مبارزه می کنند و همین مبارزه است که مارکس حتی اشکال بسیار نازل آن را نیز به مبارزه علیه سرمایه تعبیر می کند. او در رابطه با جنبش ابزارشکنی قرن هجدهم کارگران انگلیس موسوم به « جنبش لودیسم » می گوید:

« از زمان استقرار ماشینیسم است که کارگر علیه خود وسیله کار یعنی علیه این شکل وجودی سرمایه به مبارزه برخاسته است. کارگر علیه این شکل مشخص وسیله تولید، به مثابه بنیان مادی شیوه تولید سرمایه داری است که عصیان می کند » (تأکید از من است).

مارکس در جای دیگر در "فقر فلسفه" می نویسد: "اوضاع اقتصادی ابتدا توده مردم کشور را به کارگر تبدیل کرد. سلطه سرمایه برای این توده موقعیتی مشترک و منافع مشترک آفریده است. بنابراین، این توده طبقه ای است علیه سرمایه، اما نه طبقه ای برای خود. در جریان مبارزه است ... که این توده متحد می شود و خود را به یک طبقه برای خود تبدیل می کند." (تأکید از من است).

اگر هستی طبقاتی و اجتماعی انسانها است که افکار آنها را می سازد پس در شناخت معیارها و مبانی این تفکر باید به شرائط کار و استثمار و زندگی کارگر رجوع کرد. او از همه سو در محاصره باورها، تلقینات و افکار متناظر با تقدس مالکیت خصوصی قرار دارد، بهای نیروی کار را زیر فشار بازگونه پردازیهای فکری و عقیدتی ناشی از

مناسبات کار مزدوری، بهای کار خود تلقی می کند، دولت سرمایه داری را با شلاق همین وارونه پردازی ها، به عنوان نماینده منافع عام جامعه در ذهن او القاء می نمایند. از چند و چون کار اضافی و لازم بی اطلاع است، تمامی قوانین سرمایه را در سینه کش نگاه او لباس قراردادهای معتبر اجتماعی بر تن می کنند و هزاران خرافه های دیگر از این دست را به طور سیستماتیک و روتین بر سر و روی فکر و ذهن او می پاشند. همه اینها با حداکثر غلظت، وسعت، ضخامت و استحکام او را در محاصره خود دارند اما فشار استثمار، گرسنگی، بی مسکنی و همه مصائب دیگر زندگی او را می دارد که بر تمامی این تافته های ذهنی و رشته های اعتقادی پیرامون خویش شمشیر بکشد و علیه آنها دست به عصیان بزند. مثل روز روش است که او در بسیاری از موارد و در غالب مراحل پیکار طبقاتی خود چند و چون جایگزینی جامعه حاضر با نوع دیگری از زندگی اجتماعی و انسانی را هم اندیشه نکرده است. در باره چگونگی عبور از این وضعیت و احراز آمادگی و توان طبقاتی برای داشتن آن افق و مهمتر از آن توان تغییر کل این عینیت ما به تفصیل در جاهای دیگر صحبت کرده ایم. در اینجا دو نکته را تأکید می کنیم. اول اینکه کارگر برای سردادن فریاد اعتراض و مبارزه متحد جمعی خود علیه استثمار و بی حقوقی ها و جنایات سرمایه داری از نهادهای پاسدار حرمت مالکیت خصوصی و مبادله «آزاد» نیروی کار کسب اجازه نمی کند و دوم اینکه این مبارزه او در هر سطح منوط به اینکه زیر فشار اشغال رفرمیسم راست سندیکالیستی نباشد، مبارزه ای علیه مناسبات سرمایه داری است. فراموش نکنیم که مارکس در سالهای نیمه قرن نوزدهم با مشاهده خیزش ها و اعتراضات کارگری اروپا اعلام داشت که:

« اینجا نیازی نیست توضیح بدهم که بخش بزرگی از پرولتاریای انگلیسی و فرانسوی هم اکنون از وظیفه تاریخی خویش آگاه شده اند و پیگیرانه می کوشند تا این آگاهی را به سوی روشنی تام پیش ببرند» (خانواده مقدس)

مدعیان نقد پیش نویس!!! می گویند: رابطه کار و سرمایه، پایه مادی اجماع و توافق روزمره میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در پروسه خرید و فروش نیروی کار است. این حرف اساساً و به طور واقعی حرف دل بورژوازی است و درست همان چیزی است که نظام سرمایه داری در همه مراحل تکوین، انکشاف و تسلط خود با بهره گیری از موقعیت مسلط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک و زرادخانه های عظیم تبلیغاتی و نظامی خود کوشیده است تا بر سینه اندیشه و ذهن و زندگی اجتماعی توده های کارگر تلنبار سازد. «اجماع و توافق»!! اساساً و تا آنجا که به منوال طبیعی متناظر با سرشت رابطه خرید و فروش نیروی کار بر می گردد بر ایند جبری یک جدال ریشه دار لاینحل میان طبقه کارگر و نظام سرمایه داری در سطح کاملاً معینی از آرایش قوای طبقاتی است. کارگر خواستار دستمزد هر چه بیشتر، شرائط کار هر چه بهتر، رفاه اجتماعی هر چه افزون تر، آزادیهای سیاسی هر چه دامنه دارتر، زندگی هر چه امن تر، کاهش هر چه بیشتر شکاف طبقاتی و در همین راستا ولو به صورت خام و بدون بیان منسجم اندیشوار خواستار نوعی جامعه و جهان و مناسبات زیستی بدون استثمار و ستمکشی و بدون وجود طبقات استثمارگر و استثمار شونده است. سرمایه دار بالعکس خواهان کاهش هر چه عمیق تر بهای نیروی کار، تنزل هر چه فاحش تر سطح معیشت و رفاه کارگران، هزینه هر چه پائین تر بازتولید نیروی کار و مصمم برای تحمیل تمامی پیش شرط ها و الزامات سودآوری و بازتولید سرمایه بر توده های کارگر است. به بیان دیگر، این مسأله که حاصل کار و زحمت و مرارت کارگر تا چه حد به زندگی و سلامتی و آسایش و امنیت او و خانواده و همزنجیرانش اختصاص یابد

و چه میزان آن سود و سرمایه طبقه سرمایه دار گردد، چیزی است که به صورت روتین و قهری محور اساسی جدال و جنگ جاری میان کارگران و بورژوازی است. توضیح مسأله به این شکل نه عبارت پردازی مکتبی و کلی بافانه که سیر واقعی مبارزات روزمره کارگران در جهان و در همه مراحل تکامل تاریخی نظام سرمایه داری است. « توافقی و اجماع»!!! نام باژگونه ای بر یک وضعیت خاص تقابل طبقاتی است که به نوبه خود محصول یکی از سه فرایند زیر است:

اول: سرکوب هار جنبش کارگری توسط بورژوازی، برقراری خفقان و خفه کردن هر صدای اعتراض کارگران و ایجاد شرائطی که هر جنب و جوش طبقه کارگر در آن ناممکن شود. نمایندگان سیاسی و حکام دولتی سرمایه معمولاً استقرار این فضای ساکت ناشی از توحش و سرکوب را وضعیت امن و رضایت و « اجماع و توافق»!!! در جامعه اعلام می دارند.

دوم: تسلط رفرمیسم راست اتحادیه ای و اعمال قدرت این رویکرد سرمایه سالار ضد مبارزه طبقاتی در جنبش کارگری، وضعیتی که پایه های مادی استقرار خود را از یکه تازی تاتاریستی و دژخیمانه سرمایه جهانی در استثمار هر چه ژرف تر و مرگبارتر پرولتاریای بین المللی و از این طریق دستیابی به امکان تقلیل بسیار جزئی فشار استثمار بخشهای ناچیزی از طبقه کارگر در برخی جوامع معین اتخاذ و احراز می کند. آنچه در طول قرن بیستم میان جنبش کارگری چند کشور اروپای غربی و شمالی با بورژوازی رخ داده است از این دست بوده است.

سومین حالت نوعی آتش بس موقت اضطراری و همیشه در حال نقض میان بورژوازی و پرولتاریا است. شالوده این آتش بس موقت سطح حی و حاضر آرایش قوای طبقاتی هر کدام از دو طبقه است. هم طبقه سرمایه دار و دولت و هم طبقه کارگر متناسب با میزان تدارک و قدرت پیکار خود در پروسه جاری مبارزه طبقاتی در مقابل هم مصاف می دهند. دومی با همه توانائی بالفعل خود در تلاش است تا بیشترین انتظارات ممکن را بر اولی تحمیل نماید و اولی بر عکس همه قوای ممکن خود را برای دفع تعرض جنبش کارگری به کار می گیرد. این جدال مادام که پرولتاریا قادر به ساقط نمودن دشمن از موقعیت مسلط سیاسی و اقتصادی و پایان دادن به بقای سرمایه داری نیست لاجرم در مقاطع معین زیر فشار توازن قوای طرفین در نوعی آتش بس موقتی و شکننده خود را ظاهر می سازد. نارضایتی و خشم کارگران از وضعیت دامنگیرشان و در عالم واقع از همان رابطه کار و سرمایه با همه قوت و وسعت وجود دارد، اما عجلتاً قادر به پیشروی بیشتر و تعرض نیرومندتر علیه صاحبان سرمایه یا در واقع استثمار سرمایه داری و بی حقوقی ناشی از وجود این نظام نیستند و سرمایه داران نیز به رغم توفیق در مجبور ساختن توده های کارگر به تداوم کار و تولید اضافه ارزش، بالاخره از همین میزان اندک عقب نشینی خود خشنود نیستند. هیچکدام از این سه حالت هیچ دلیلی برای معرفی رابطه کار و سرمایه به عنوان رابطه ای با محتوای طبقاتی و اجتماعی « اجماع و توافق» میان دو طبقه اساسی جامعه ارائه نمی کنند. حالت اول مبین شکست جنبش کارگری در مقابل قدرت سرکوب بورژوازی است، حالت دوم شکست خوردن و زمینگیر شدن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر زیر موج تعرض رفرمیسم راست سرمایه سالار است و حالت سوم فقط تبلور مقطعی از توازن قوای طرفین در یک جنگ همیشه جاری طبقاتی است.

یک مسأله مهم در اینجا کالبدشکافی طبقاتی نوع نگرشی است که این اقایان در بحثهای خود پیرامون رابطه کار و

سرمایه مطرح می نمایند. بر اساس این نگرش پرولتاریا به اعتبار شرائط کار و زندگی و مبارزه جاری خود طبقه ای در اجماع و توافق با نظام سرمایه داری است و به اعتبار آگاهی و دانشی که از جاهای دیگر و از سرچشمه های خارج از پراتیک طبقاتی و اجتماعی خود کسب می کند طبقه ای است که می تواند آهنگ تسخیر قدرت کند و زمام امور جامعه را به دست گیرد!!! این همان بحثی است که سوسیال دموکراسی از سالهای پایان قرن نوزدهم تا امروز خواه در درون ساختار قدرت دولتی سرمایه و خواه در بیرون یا حاشیه آن، با طبقه کارگر در میان نهاده است. شالوده تحلیل ها، باورها و راه حل آفرینی های سران انترناسیونال دوم و احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی دقیقاً با همین ملاط و مصالح ساخته شد. اینکه نظام سرمایه داری قادر است به انتظارات و مطالبات طبقه کارگر پاسخ گوید!! بنیاد رابطه پرولتاریا با بورژوازی را باید در «اجماع و توافق» جستجو نمود و بر این پایه استوار ساخت. توده های کارگر می توانند در چهارچوب موجودیت و استیلای سرمایه داری همه مشکلات معیشتی، رفاهی و حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی خود را به چنگ آورند!!! برای این کار باید اولاً در جنبش اتحادیه ای متشکل شد و اختلافات فیما بین کار و سرمایه را با رجوع به اصل توافق و اجماع حل و فصل نمود، ثانیاً می توان حزب ساخت، اتحادیه ها و توده های کارگر متشکل در آنها را منجنيق پرتاب حزب به قدرت سیاسی نمود. سوسیالیسم را نیز در همین راستا می توان مستقر کرد. مدعیان نقد پیش نویس سوای تکرار حرف های سوسیال دموکراسی و آنچه که احزاب سوسیال دموکرات بیش از یک قرن است در بسیاری جاها انجام داده اند هیچ حرف تازه ای مطرح نکرده اند. آنچه آنان را در شرائط حاضر بسیار سراسیمه به سر دادن این حرف ها وادار ساخته است ترسی است که از جنب و جوش ضد سرمایه داری درون طبقه کارگر و تلاش فعالین کارگری برای سازمانیابی این جنبش در دل آنها جا کرده است. توسل به وارونه پردازی تمامی واقعیت ها برای تقویت سندیکالیسم، بستن دخیل به اتحادیه های تاریخاً آلت دست سرمایه جهانی و نثار بدترین شکل کینه ورزی ها علیه هر سخن ضد کار مزدی فقط از اینجا نشأت می گیرد. محتوای همه تقلاها آن است که به کارگر ایرانی القاء شود که او نباید علیه سرمایه داری مبارزه کند و علیه سرمایه داری متشکل گردد. باید اجماع و توافق با نظام سرمایه داری را شالوده زندگی خود ساخت و سندیکالیسم را به عنوان بستر طبیعی این اجماع و توافق، میدان باختن نرد عشق به ماندگاری سرمایه داری کرد.

کارگران، جنبش ضد سرمایه داری و سوسیالیسم

منتقدین می گویند که جنبش کارگری صرفاً جنبشی با خواست تعیین شرائط خرید و فروش نیروی کار است!! و طبقه کارگر بدون متقاعد شدن توسط یک نیروی سوسیالیستی، قادر به احراز هیچ نوع رویکرد ضد سرمایه داری نیست!! «نابودی نظام در گرو عمل سوسیالیستی کارگران است. در گرو آن است که در دل کارگران جنبشی سوسیالیستی قوام یافته و توده کارگر را به ضرورت گذار از سرمایه داری متقاعد سازد» قوائم اصلی این فرمولبندی یا نظریه پردازی در باره رابطه میان جنبش جاری کارگری و خیزش سوسیالیستی یا ضد سرمایه داری به شرح زیر قابل تلخیص است:

۱. طبقه کارگر در غیاب نقش پردازی یک نیروی ویژه سوسیالیستی اساساً نمی تواند طبقه ای ضد سرمایه داری باشد!! و این جنبش جاری توده های کارگر نیست که می تواند بیالده، آگاه تر، افق دارتر، سازمان یافته تر و نیرومندتر شود، تا برای نابودی سرمایه داری خود را آماده سازد، بلکه این فقط نیروی ویژه سوسیالیستی است که توده های

طبقه کارگر را به مبارزه ضد سرمایه داری متقاعد می کند.

۲. رابطه میان این نیروی ویژه سوسیالیستی و جنبش کارگری از نوع رابطه دو نیروی مختلف و نامتجانس است که اولی در تلاش است تا دومی را به همراهی خود متقاعد سازد.

۳. جنبش سوسیالیستی جنبش طبقه کارگر برای تغییر عینیت موجود نیست بلکه تبلور سطحی از سازش میان نیروی ویژه سوسیالیستی و توده های طبقه کارگر است.

۴. کارگران علی الظاهر هیچ نفعی در سوسیالیسم ندارند یا اگر دارند اساساً قادر به فهم این نفع نیستند. درک این منفعت فقط در ظرفیت نیروی ویژه مذکور است و کارگران باید از طریق اقتداء به آنان وجود این نفع را باور نمایند.

در اینجا نیز به طور واقعی سوای تکرار اوراد و ادعیه ساخته و پرداخته سالیان متمادی سوسیالیسم اردوگاهی و سوسیال دموکراسی آغاز قرن بیستم هیچ چیز تازه ای وجود ندارد. پروسه رشد، بالندگی آگاهی و آمادگی طبقه کارگر

برای تعیین تکلیف با نظام سرمایه داری و نابودی مناسبات کار مزدوری بسیار شفاف است و درست نقطه مقابل و معکوس روندی است که این آقایان یا واضعان اصلی این باورها طرح می کنند. گفتیم که جنبش کارگری در عالم واقع

ضد سرمایه داری است اما سرمایه ستیزی این جنبش می تواند به طور مستمر تغذیه شود، رشد کند، تقویت گردد، در تداوم خود به یک جنبش نیرومند آگاه دارای افق ضد سرمایه داری عروج نماید و شیپور جنگ علیه اساس کار مزدی

را به صدا در آورد. عکس این قضیه نیز کاملاً ممکن است. اینکه لحظه به لحظه توسط بورژوازی در هم کوبیده شود، اسیر آفت ها و بیماری های مختلف حاد و مهلک از نوع سندیکالیسم، رفرمیسم چپ، آنارشیزم،

آنارکوسندیکالیسم و انواع سوسیالیسم بورژوائی شود و لاجرم از طی مراحل واقعی بالندگی ضد سرمایه داری خود باز ماند. یک نوزاد انسانی اگر زیر فشار چرخهای یک قطار له شود بالاخره باز هم یک انسان است که مرده است و

همین نوزاد اگر بر اثر ورود هلاکت بار این یا آن ویروس فلج شود باز هم آدمیزادی است که فلج گردیده است. ضد سرمایه داری بودن جنبش کارگری مخلوق ظهور نیروی ویژه سوسیالیستی نیست. کاملاً بالعکس این اساس ضد

سرمایه داری بودن همین جنبش است که پاسخ های سوسیالیستی برای حل تنگناها و مشکلاتش را از فعالین، پیشروان، سخنگویان و نمایندگان واقعی خود می طلبد و ساختار ذهن و جریان اندیشه آنها را برای یافتن این پاسخ ها

زیر فشار قرار می دهد. این مارکس نیست که جنبش سوسیالیستی خلق می کند!! این پرولتاریا و جنبش ضد سرمایه داری او است که مارکس را به جستجوی راه حلها، راهبردها، افقها و بستر انکشاف سوسیالیستی خود مشغول می

سازد. اما سؤال اساسی در اینجا بررسی چگونگی طی مراحل بالندگی و بلوغ سوسیالیستی جنبش کارگری است. پاسخ این سؤال را فقط با گذاشتن دست بر روی ریشه ستیز میان کار و سرمایه می توان در پیش روی خود مجسم

دید. روند کار سرمایه داری روند استثمار کارگر، بیگانه شدن او با کار خویش و ساقط شدن وی از هر نوع دخالت آزاد و آگاه در سرنوشت کار و زندگی و محصول کار خویش است. مبارزه طبقه کارگر حتی در نازل ترین سطح

مبارزه علیه وضعیتی است که از بطن این روند سرچشمه می گیرد. همین مسأله خود به گویاترین شکل نشان می دهد که پس اولاً همین مبارزه ضد وضعیت ناشی از روند کار و شیوه تولید سرمایه داری است که باید پیچ و خم تکامل

خود را به سوی یک جنبش نیرومند و آگاه و سازمان یافته ضد کار مزدی باز کند و ثانیاً بستر طی این مراحل نیز تعمیق و توسعه هر چه بیشتر تقابل طبقه کارگر با روند ارزش افزائی سرمایه است. یک پایه بسیار مهم اختلاف و

افتراق ریشه ای ما با سندیکالیسم، فرمیسم چپ، آنارشیسم، آنارکوسندیکالیسم یا هر نوع سوسیالیسم بورژوائی دقیقاً در همین جا قرار دارد. همه اینها، این واقعیت بدیهی مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و سرمایه داری را انکار می کنند. از پائین بودن سطح مبارزه ضد سرمایه داری کارگران، از آگاهی نازل این مبارزه و از بی سازمانی و موقعیت ضعیف آن چنین نتیجه می گیرند که کارگران اصلاً در تقابل با نظام سرمایه داری قرار ندارند!!!

موضوع را بیشتر و دقیق تر بشکافیم. کارگران برای افزایش دستمزد مبارزه می کنند. این طبیعی ترین، عام ترین و گریز ناپذیرترین شکل مبارزه روزمره توده های کارگر دنیا است. خواست بالا بردن دستمزد یعنی اعتراض به کفه بسیار سنگین کار اضافی در مقابل کار لازم و لاجرم زیر فشار قرار دادن سرمایه برای اینکه این توازن را به نفع کارگر تغییر دهد. پیداست که تا اینجا کار، هنوز هیچ بحثی از رویکرد یا حتی تصور جنب و جوش برای نابودی نظام سرمایه داری به صورت نقشه مند و اندیشوار در میان نیست. اما همزمان این نیز بسیار روشن است که کارگر و کل توده های طبقه کارگر برای هر گونه بهبودی در وضعیت خورد و خوراک و مسکن و دارو و درمان و آسایش جسمی و روحی خود باید به همان روندی که گفتیم رجوع نمایند. یعنی اینکه کفه توازن کار لازم و اضافی را به نفع کار لازم به هم بزنند. یک مؤلفه دیگر در همین جا آن است که کارگران نیز همانند همه انسان های دیگر تاریخ و به حکم انسان بودن خویش، هیچ مرز کاملاً مین گذاری شده، عایق و دیوار کشیده شده ای در مورد سطح معیشت و آسایش و فراغت و آموزش و سلامتی و نوع مسکن و حوزه های مختلف رفاهی خود در هیچ کجا و در هیچ محضر اسناد رسمی به ثبت نرسانده اند. بورژوازی با قوه قهریه یا با استمداد از سندیکالیسم، راه حل های کاپیتالیستی چپ نمایانه یا هر راهبرد و راهکار دیگری این مرز را بر آنها تحمیل می کند اما خود توده های کارگر در سیره طبیعی زندگی خود خواستار اشکال هر چه عالی تر این امکانات هستند. آنان مسلماً آرزو می کنند که خانه ای مدرن با وسائل زندگی کافی در اختیار داشته باشند، فقر را از همه قلمروهای معیشت و حیات اجتماعی خود جاروب کنند، لباس خوب داشته باشند، وسائل نقلیه مناسب در دسترس آنها باشد، در زمینه دکترا و دارو و بهداشت دچار کمبودی نباشند، همه امکانات تحصیل و تعالی فکری برایشان فراهم باشد و بسیاری موضوعات دیگر که نیاز به لیست کردن آنها نیست.

کارگران همه امکانات فوق را می خواهند و حصول هر مقدار آنها مستقیم یا غیرمستقیم به مسأله مرزها و به میزان قدرت فشار آنها بر بورژوازی مربوط است. اگر آنان همه این ارقام یا انتظارات را مطرح نمی کنند اساساً به این دلیل است که امکان تحمیل آن بر صاحبان سرمایه یا نظام سرمایه داری را به طور بالفعل در توان خود نمی بینند. در آن سوی ماجرا اما بورژوازی و دولت این طبقه قرار دارد. از دید داوری و منظر حقوقی اینان مزد صرفاً هزینه بازتولید نیروی کار با نازل ترین ارقام ممکن است. برای اینان بخش اعظم آنچه که در قلمرو مایحتاج طبیعی معیشت و رفاه اجتماعی توده های کارگر قرار می گیرد نه فقط در عداد احتیاجات نیست که سخن پیرامون آن، گفتن کفر به تمامی مقدسات سرمایه داری است. فراموش نکنیم که ما داریم در مورد مسأله مشخص مبارزه برای افزایش دستمزد صحبت می کنیم و تا لحظه حاضر نه انتزاعی و تئوری بافانه که بسیار زمینی و ریاضی مشاهده می کنیم که حتی همین مبارزه معطوف به افزایش بیش و بیشتر دستمزد دقیقاً حول اساسی ترین محور حیات سرمایه یعنی روند کار سرمایه و سرنوشت کار لازم و اضافی در این نظام حلقه بسته است. به بیان دیگر در همین جا میدان کارزاری وجود دارد که توده های کارگر و کلاً طبقه آنها می تواند به طور لحظه به لحظه و مستمر حساس ترین شریان حیات سرمایه

را زیر فشار تعرض خود قرار دهد. کارگران برای این کار احتیاج به نیرو و بسیج قوای طبقاتی دارند و هر اندازه که قدرت پیکار خویش را در این زمینه تقویت کنند، توان آن را می یابند که روند تولید سرمایه را بیشتر و سخت تر دچار اختلال سازند.

موضوع را ادامه می دهیم. بسیج گسترده تر قوای مبارزه اولاً در گرو سازمانیابی توده های کارگر است و ثانیاً میزان موفقیت همین نیروی سازمان یافته ارتباط بسیار ارگانیک و تنگاتنگی با درجه سراسری بودن مبارزات کارگران دارد. سازمانیابی هر چه سراسری تر جنبش کارگری بستر تمرکز قوای هر چه عظیم تر و وسیع تر توده های کارگر است و اگر این تشکل یابی و این سراسری بودن با رویکرد وارد ساختن فشار هر چه سنگین تر بر روند کار سرمایه یا پروسه تولید اضافه ارزش صورت گیرد، پیداست که تبلور سطحی از یک جنبش ضد سرمایه داری خواهد بود. اما آیا هر مبارزه برای افزایش دستمزد در عالم واقع چنین است. پاسخ به طور قطع منفی است. جنبش افزایش دستمزد می تواند یک جنبش بسیار رادیکال ضد سرمایه داری باشد و در عین حال ممکن است و می تواند بر ساحل منحنی ترین شکل سازش طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا لنگر بیاندازد. سندیکالیسم و فرمیسم چپ فرقه گرا تاریخاً شکل دوم را در میان طبقه کارگر تبلیغ کرده اند و سوسیال دموکراسی و جنبش سندیکالیستی همین روایت متحجر ضد کارگری و ضد هر نوع جنب و جوش طبقاتی را به عنوان بستر فراگیر، سراسری و مقدر و محتوم مبارزه برای دستمزد بر جنبش کارگری یک بخش جهان مستولی ساخته اند. اساس نسخه پیچی این رویکرد در رابطه با این مسأله مشخص این است که مبارزه برای دستمزد، مبارزه ای در چهارچوب قبول سرمایه داری و باور به حاکمیت و استیلای این نظام است. بر همین مبنی تمامی حدود و ثغور و مجاز بودن و نبودن و طول و عرض انتظاراتش هم باید توسط نهادهای قانونی ذیصلاح پاسدار اصل توافق و اجماع میان کارگران و بورژوازی تعیین گردد. محتوای این اجماع و توافق پیوند زدن هر دینار افزایش دستمزد کارگران به سودآوری حداکثر سرمایه ها است. سقف دستمزد در دیوان محاسبات هیأت اجماع با رعایت کل صوابدیدها، مصالح و شروط تضمین همه سود مورد نیاز بازتولید، خودگستری و انباشت بی عنان و بی مرز سرمایه تعیین و بر جنبش کارگری تحمیل می شود. این روایت فرمیسم راست سندیکالیستی از چند و چون جنبش افزایش دستمزد است و درست همین روایت است که اساس تحلیل و معیار نسخه پیچی «منتقدین» پیش نویس را تعیین می نماید. سرچشمه واقعی این روایت همان نگاه بورژوازی به رابطه خرید و فروش نیروی کار است و اینکه کارگر در بهترین حالت فقط می تواند بهای نیروی کار خود را دریافت دارد و میزان دستمزد وی سوای هزینه بازتولید نیروی کارش در نازل ترین سطح ممکن هیچ چیز دیگری نباشد.

جنبش ضد سرمایه داری این روایت را مردود می داند و مسیر طبیعی حرکت توده های طبقه کارگر را عبور از تمامی قید و شرط های سرمایه و مبارزه هر چه نیرومندتر برای تحمیل مطالبات هر چه بیشتر بر صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری می بیند. این جنبش در همین راستا از اعتبار و قداست مبادله «آزاد» نیروی کار عزیمت نمی کند، زیرا که نقطه عزیمت توده های کارگر در جدال علیه بورژوازی این نیست. مبارزه برای افزایش دستمزد را بستر تعرض هر چه گسترده تر کارگران به پروسه تولید اضافه ارزش، مختل نمودن پروسه بازتولید سرمایه و زیر سؤال کشیدن اساس مبادله نیروی کار تلقی می کند. زیرا که کارگران به صورت خودجوش، بدون نیاز به فتوای هیچ

مرجعی، تنها به شرط داشتن قدرت و دیدن توان تعرض جمعی در خویش به این کار دست می زنند. اگر جنبش سندیکالیستی و رفرمیسم چپ، مبارزات روز کارگران را به دار « اجماع و توافق » می آویزند، همه فکر و ذکر جنبش ضد سرمایه داری این است که راهها، راهکارها و مکانیسم های اعمال قدرت متحدتر، آگاه تر و سازمان یافته تر توده های کارگر برای طرح مطالبات بیشتر و تعرض گسترده تر علیه کم و کیف رابطه خرید و فروش نیروی کار و علیه بنیاد موجودیت این رابطه را هموار سازد.

مبارزه برای افزایش دستمزد یک حوزه همیشه گشوده انکشاف بیش و بیشتر آگاهی طبقاتی توده های کارگر است. نظام سرمایه داری و سندیکالیسم و رفرمیسم چپ به کارگران القاء می کنند که گویا جنبش افزایش دستمزد، کشمکش بر سر تعیین بهای نیروی کار بر پایه اصل « اجماع و توافق » است. کارگر آگاه در نقطه مقابل این توهم بافی ها به توده وسیع همزنجیران خویش می گوید که این حرف وارونه پردازی تمام عیار واقعیت است. جدال ما با سرمایه داران و با نظام سرمایه داری بر سر مجرد بالا و پائین بودن بهای نیروی کار نیست. اساساً سرمایه را ما با کار خویش تولید می کنیم و در ادامه این گفتگو کل رابطه خرید و فروش نیروی کار را برای آنها آناتومی می کند، کارگران را در تمامی زوایا و اکناف روند کار سرمایه می چرخاند، آگاهی به پروسه کار و اینکه چه تولید کرده اند و سرنوشت حاصل کار و تولیدشان چه شده است و همه مسائل دیگر را جریان اندیشه آنها می سازد. بحث بر سر دستمزد و مبارزه برای افزایش دستمزد است، اما همین مبارزه بستر تمامی کارهای آگاهگرانه سوسیالیستی است. در اینجا مبارزه جاری برای مطالبات روز، پروسه بالندگی آگاهی طبقاتی، فرایند انکشاف قدرت، تعرض به اساسی ترین شریان حیات سرمایه، تدارک برای مبارزه ای آگاهتر و نیرومندتر علیه سرمایه داری، جستجوی رخساره های برون رفت از نظام بردگی مزدی و به میدان آمدن هر چه متحدتر و گسترده تر کارگران در کارزار سراسری طبقاتی علیه وضعیت موجود، همه و همه در یک مفصلبندی ارگانیک و بسیار همساز با هم پیوند می خورند.

سازمانیابی ضد سرمایه داری با افق لغو کار مزدی، در تداوم همین مبارات روزمره، مطلقاً و به هیچ وجه، خود را در محدوده اعمال فشار نیرومندتر و نیرومندتر علیه بورژوازی یا مجرد اختلال در روند بازتولید سرمایه اجتماعی و مانند اینها محدود نمی سازد. برعکس، به میزان جلو رفتن خود، متناسب با امکانات، درجه انسجام، آگاهی، سازمان یافتگی و توانائی اعمال قدرت، برای اعمال نقش و استیلای شورائی توده های کارگر بر برنامه ریزی کار و تولید، وارد پروسه مصاف می گردد. از هر نوع شرائطی برای خارج ساختن کارخانه ها و مراکز کار از دست بورژوازی به حداکثر تلاش دست می زند. بدون غلطیدن به ورطه توهم بافی و بدون گم کردن مرزهای واقعی میان برنامه ریزی سوسیالیستی کار و تولید با نظام سرمایه داری، تصرف هر کارگاه و محل کار را بعنوان حلقه ای در توسعه جنبش ضد سرمایه داری در دستور کار خود قرار می دهد. همه مساعی لازم را به کار می گیرد تا کارخانه ها و مراکز خرید و فروش نیروی کار را به میدان جنگ واقعی میان توده های کارگر با بورژوازی بر سر نبودن و بودن مناسبات سرمایه داری تبدیل کند، این جنگ را همه جا بر محور تقابل با اساس کار مزدی، تضعیف هر چه ممکن کل نظام سرمایه داری، تقویت هر چه بیشتر بنیه ستیز طبقاتی کارگران علیه سرمایه، سرنگونی دولت بورژوازی و سرانجام سقوط کامل سرمایه داری و استقرار سازمان شورائی سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید به پیش برد. مدعیان وجود مرزهای آهنین میان مبارزه افزایش دستمزد و مبارزه ضد سرمایه داری یا وجود دیوار چین میان

جنبش روزمره طبقه کارگر و جنبش ضد کار مزدی، بفهمند یا نفهمند فقط مه آلودگی ها و باژگونه پردازیهای فرارسته از بطن رابطه کار و سرمایه را به بیان اندیشوار تبدیل می کنند و در حقیقت آنچه را که بورژوازی آرزو می کند و آنچه را نمایندگان فکری بورژوازی به هزار و یک زبان دیگر از جمله به زبان زرادخانه های نظامی اش بر کارگران تحمیل می کنند، اینان در الفاظ توخالی چپ نمایانه!! بسته بندی می نمایند و محتوای کاملاً افیونی و مسموم آن را مثل نقل و نبات در میان توده های کارگر توزیع می کنند.

تمامی آنچه در مورد مبارزه برای افزایش دستمزد گفتیم در رابطه با همه حوزه های دیگر جنگ و ستیز توده های کارگر با بورژوازی نیز مصداق دارد. بی مسکنی کارگران بلیه تعرض نظام سرمایه داری به زندگی آنان با هدف بالا بردن کفه کار اضافی و پاسخ به نیازهای بازآبستگی و خودگستری سرمایه است. مبارزه برای تحمیل مسکن بر بورژوازی و ارجاع هزینه تأمین آن به کاهش سود سرمایه داران نیز دقیقاً می تواند پیکار متقابل توده های کارگر برای کاهش اضافه ارزش تولید شده، فشار بر شریان های حیاتی بازتولید سرمایه و اخلاص در پروسه تولید سود باشد. بر همین اساس داربست جنبش مسکن در همان حال که یک مبارزه روزمره برای بهبود شرائط زندگی است اما قلمرو معینی برای سوخت و ساز مبارزه طبقاتی علیه کل موجودیت سرمایه داری است. در اینجا نیز همه مسائل مربوط به سازمانیابی کارگران، انکشاف هر چه ژرف تر فرایند آگاهی سوسیالیستی و ضد کار مزدی آنان، تدارک مبارزه نیرومندتر با افق شفاف تر ضد سرمایه داری کاملاً مطرح است و همه اینها از بیشترین موضوعیت برخوردارند.

آموزش، بهداشت، دارو و درمان، نگهداری از کودکان و مراقبت از سالمندان، رفاه اجتماعی به طور کلی، همه و همه می توانند و باید حلقه های پیوسته مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری باشند. معضل پرولتاریا و مشکل بسیار جدی سوسیالیسم طبقه کارگر، مطلقاً این نیست که این پدیده ها به طور واقعی و در اساس خود، سوژه های زنده و حی و حاضر مبارزه ضد سرمایه داری نیستند، معضل واقعی آن است که بورژوازی به ویژه با استمداد از فرمیسم راست سندیکالیستی و فرمیسم ضد سوسیالیستی فرقه سالار چپ نما همه این میدان ها را در یک روایت سراسر باژگونه پردازانه و مجعول، به صورت قلمروهای کشمکش مبتنی بر «توافق و اجماع» در ذهن توده های کارگر دنیا حکاکی کرده است و می کند!!

وارونه سازی واقعیت عرصه های مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی توسط فرمیسم راست و چپ مطلقاً به مسائل بالا ختم نمی گردد. آزادی های سیاسی و همه اشکال حقوق مدنی و اجتماعی نیز در سیطره نگاه و منظر پراتیک آنان دقیقاً به همان سرنوشت دچار است. در اینجا نیز نظام سرمایه داری نیست که آماج نقد و اعتراض آنان است بلکه مجرد وجود یک دولت است که بدون توجه به موجودیت اختاپوسی طبقاتی آن موضوع مجادله و دعوا قرار می گیرد. سلب هر نوع آزادی از کارگران، اعمال وحشیانه ترین اشکال بیحقوقی و جنایت علیه زنان، به گلوله بستن هر مبارزه و اعتراض کارگری و همه توحش های دیگری که علیه انسانها در جامعه صورت می گیرد، همه و همه به نقض دموکراسی توسط یک دولت غیردموکرات ارجاع داده می شود. در کلیه این قلمروها نظام سرمایه داری از نمایندگان سندیکالیسم و چپ فرقه گرا مجوز برائت محض کسب می کند. همه جا با هزاران باژگونه پردازی و دروغ پراکنی به توده های طبقه کارگر گفته می شود که مبارزه علیه این بی حقوقی ها و جنایات نباید به مبارزه علیه اساس سرمایه

داری ربط یابد.

ارجاع مبارزات کارگران علیه وضعیت وخیم معیشتی و فقدان هر گونه رفاه اجتماعی به قلمرو « اجماع و توافق» و رجوع همزمان مبارزات آنها علیه بی حقوقی های سیاسی و دیکتاتوری و خفقان و تبعیضات ستمگرانه جنسی به صرف رژیم ستیزی فرا طبقاتی دو رویه یک وحدت را در سیستم نگاه و بنیادهای طبقاتی رویکرد سوسیالیسم بورژوائی و تبعات سندیکالیستی و فرقه گرایانه راست و چپ آن تشکیل می دهد. در همه این موارد تلاش ها خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه متوجه آن است که به هر حال نظام سرمایه داری و اساس رابطه خرید و فروش نیروی کار از تیررس مبارزه طبقاتی کارگران خارج گردد. کل صدر و ذیل مطالبی که « منتقدین » پیش نویس به هم بافته اند بعینه از همین سرشت است و تنها مورد مصرف آن، دور کردن پرولتاریا از هر جنب و جوش ضد سرمایه داری و سوسیالیستی است. بنیاد بحث در همه تحلیل ها اعتبار بخشیدن به اصل مبادله نیروی کار و سماجت سرسختانه برای متقاعد نمودن کارگران به این نکته است که در هر جدال با بورژوازی به تقدس اصل مبادله نیروی کار خود با سرمایه وفادار بمانند. نکته واجد حداکثر اهمیت و تأکید در اینجا این است که ریشه این نوع نگرش دقیقاً در تبخیرات ایدئولوژیک، فرهنگی و فکری خود رابطه کار و سرمایه نهفته است. بورژوازی اندیشه ها، باورها، جهان بینی و نوع نگاه خود به انسان، جامعه و همه چیز را از عمق پیش شرط ها و الزامات بازتولید رابطه خرید و فروش نیروی کار استخراج می کند. رابطه کار و سرمایه و کلاً مراودات اقتصاد کالائی تمامی حقایق مربوط به نقش انسان و هستی اجتماعی انسان ها را وارونه جلوه می دهد. رابطه افراد با هم را رابطه میان کالاها تصویر می کند، بهای نیروی کار را بهای کار قلمداد می نماید و... و درست همین بازگونه پردازیها را وثیقه انفصال مبارزه جاری کارگران و جنبش روزمره آنها علیه فشار استثمار سرمایه و بی حقوقی های ناشی از موجودیت سرمایه داری می سازد. بورژوازی مصالح ماندگاری سرمایه داری و رهائی این نظام از خطر مبارزات طبقه کارگر را که تار و پود فرهنگ و افکار و باورها و بینش طبقاتی اوست مستمراً به طبقه کارگر دیکته و تزریق می کند. این امر که مبارزه علیه فشار استثمار، علیه بی حقوقی زنان، علیه دیکتاتوری و ستم سیاسی، علیه کار کودکان، علیه انواع تبعیضات جنسی و قومی و نباید مبارزه علیه سرمایه داری تلقی گردد و نباید به این قلمرو بسط یابد دقیقاً و بی هیچ اگر و اما، بخش لایتجزائی از همین اندیشه ها و باورهای بورژوازی و جزء کاملاً پیوسته ای از بازگونه پردازی های سیستماتیک و خودپوی و خودجوش رابطه خرید و فروش نیروی کار است که توسط نمایندگان فکری سرمایه به فکر و ذهن کارگران تزریق می گردد.

پیام صریح این نوع تبیین و این ساختار اندیشه و دریافت طبقاتی این است که مبارزه برای دستمزد، برای رفع تبعیضات حقوقی میان زن و مرد، علیه کار کودک، علیه رژیم سیاسی حاکم، علیه فقدان آزادی های سیاسی و حقوق مدنی نباید به قلمروهای مبارزه علیه سرمایه داری و علیه اساس رابطه خرید و فروش نیروی کار تبدیل شوند. این جوهر کلام بورژوازی و در همان حال شالوده زمخت افکار و پراتیک سیاسی و اجتماعی رفرمیسم راست سندیکالیستی و دوقلوی چپ فرقه گرای آن است. از دید تمامی اینها « هر چه واقعی است عقلانی است» و هر چه که امروز واقعی است باید همیشه ماندگار بماند. منطق طبقاتی این حکم آن است که چون نظام سرمایه داری اصرار دارد که مبارزه برای دستمزد یا علیه بی حقوقی زنان، بیکاری، کار کودک و.. باید خود را به چهارچوب سلطه سرمایه

داری محدود سازد، پس کارگران دنیا باید همیشه چنین بیاندیشند و چنین کنند. اینان فریاد می زنند چون مناسبات بردگی مزدی با توسل به تمامی مکانیسم ها و سلاحها می کوشد تا رابطه میان این اشکال مبارزه و بنیاد پیکار ضد کار مزدی طبقه کارگر را وارونه جلوه دهد و میان آنها دیوار چین بکشد، پس پرولتاریا نیز باید عملاً برای همیشه همین وارونگی را آویزه هوش و گوش و شالوده ابراز حیات اجتماعی خود سازد. در همین جا من این سؤال را در پیش روی همه کارگران خواننده این متن باز می کنم که به راستی آیا این کار خط کشیدن بر اساس مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه داری نیست؟ فعالین ضد سرمایه داری در جاهای مختلف به صورت بسیار شفاف و وسیع توضیح داده اند که چرا این نوع تبیین از رابطه میان مبارزات جاری کارگران و سوسیالیسم طبقه کارگر، همراه با رژیم ستیزی فراطبقاتی، باور به ایجاد تشکلهای موازی حزب و طبقه و مسائل دیگری که در مجموع مفصلبندی باورهای مشترک چپ غیرکارگری و شرکای سندیکالیست آنها را تشکیل می دهد، سوای دید و دریافت های بخشی از بورژوازی هیچ چیز دیگری را به نمایش نمی گذارد و چرا این نوع رویکرد به جنبش کارگری اساساً در خدمت نظام سرمایه داری و به شکست کشاندن سوسیالیسم ضد کار مزدی یا جنبش ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی طبقه کارگر است.

سازمانیابی جنبش کارگری

تکلیف بحث سازمانیابی طبقه کارگر در دستگاه اندیشه منتقدین پیش نویس یا ابوابجمعی سوسیالیسم بورژوائی کلا، بسیار روشن است و از قدمتی به طول تمام دوران نفوذ یا تسلط سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم اردوگاهی بر جنبش کارگری جهانی برخوردار است. وقتی که بنیاد جدال توده های کارگر با سرمایه داران قرار است بر « اجماع و توافق» استوار باشد، پیداست که سندیکالیسم و جنبش اتحادیه ای نیز باید تنها بستر سازمانیابی آنها باشد. مشکل کار منتقدین یا به بیان بهتر، مشکل کار پیشقراولان و جلوداران آنها این بوده و این است که آنان نوع خودویژه ای از برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی را آرزو می کنند و همه اشکال برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری را لزوماً مطابق خیر و صلاح خویش نمی بینند. اینان شکلی از سرمایه داری دولتی، بعضاً دموکراتیک!! و بعضاً هم غیردموکراتیک می خواهند. پدیده ای که البته خودشان آن را سوسیالیسم نام می نهند!!! جنبش «اجماع و توافق» تا بدان حد ورشکسته، توخالی، سرمایه سالار و منقاد هر نوع اعمال سلطه بورژوازی است که هیچ ظرفیتی حتی برای چون و چرا زدن پیرامون چند و چون برنامه ریزی نظم سرمایه داری هم دارا نیست و بر همین اساس اینان تاریخاً خواستار وجود موازی « حزب » در کنار جنبش اتحادیه ای بوده و هستند. این موضوع را پائین تر توضیح خواهم داد، اما عجالتاً ببینیم که منتقدین پیش نویس در تشریح ضرورت حزب و سندیکاها چه می گویند؟ و شأن نزول تقدس این همزادان را در کجاها می جویند؟ آنان می گویند که طرح نویسندگان پیش نویس در مورد سازمانیابی جنبش کارگری به گونه ای که هم ظرف مبارزات روزمره کارگران و هم بستر پیکار طبقه کارگر برای نابودی سرمایه داری باشد در گذشته های بسیار دور و مثلاً در انگلستان نیمه اول قرن نوزدهم امری درست و ممکن بوده است، اما روند تحولات همان سالها به بعد در جهان سرمایه داری و در درون جنبش کارگری تحقق چنین چیزی را از پایه و اساس غیرممکن ساخته است!!! دلایل منتقدین بر اساس نوشته آنان به شرح زیر است:

۱. رویکرد بورژوازی به برپائی اشکال جدیدی از دولت

۲. عقب نشینی و ترس جنبش کارگری به دنبال شکست انقلابات ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲

۳. رشد سرمایه داری انحصاری و پیدایش اشرافیت کارگری

« با پیشرفت مبارزه طبقاتی و پیدایش اشکال جدیدی از دولت- اساساً در کشورهای دیگر اروپا- که در عین حال نمایانگر اشکال جدیدی از مناسبات بین کارگر و سرمایه دار نیز بودند- و با تفوق ارتجاع بعد از شکست انقلابات ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ و ترس و عقب نشینی جنبش کارگری در انگلستان این شانس تاریخی برای همیشه از بین رفت. بعدها نیز با رشد سرمایه داری انحصاری و پیدایش اشرافیت کارگری ناشی از شرکت در مازاد سود بورژوازی بومی مناسبات بین کارگر و سرمایه دار و بخش های مختلف کارگران باز هم پیچیده تر شد تا جایی که در انگلستان کارگران متخصص متشکل در اتحادیه های صنعتی به عنوان عاملی در مقابل کارگران ساده بخش های دیگر سرمایه داری ظاهر شدند. آن روند یگانه ای که پیش بینی می شد در مبارزه کارگران واقع می شود و این مبارزات از حد مبارزات روزمره تا فرا رفتن از نظام سرمایه داری ارتقاء خواهند یافت برای همیشه کنار زده شد...»

نویسندگان انتقاد در مورد رابطه میان پروسه تغییراتی که از آن صحبت می کنند و ضرورت دو تشکیلاتی شدن جنبش کارگری هیچ توضیحی نداده اند اما ظاهراً حرف بر سر این است که گسترش ساختار دولت و توسعه نقش آن در مسائل مختلف مربوط به برنامه ریزی سیاسی و مدنی و اقتصاد سرمایه داری، تضعیف جنبش کارگری و شکاف در صفوف طبقه کارگر پایه های اصلی وقوع این ضرورت را پدید آورده است!!! در اینجا تنها چیزی که هیچ وجود ندارد استدلال است. اما معضل قضیه به هیچ وجه در فقدان دلیل و سرهم بندی مثنی موضوعات نامربوط به هم خلاصه نمی شود. مشکل اصلی کوشش بسیار سماجت آمیزی است که صورت می گیرد تا همه واقعیت ها به صورت وارونه تصویر شوند. قبل از هر چیز استنتاج اینان از صغری و کبراهای خویش به لحاظ تاریخی دروغ است. جنبش کارگری اروپای غربی در آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم نه فقط به سمت ایجاد تشکلهای موازی اتحادیه و حزب حرکت نکرد، که دقیقاً در جهت خلاف این نوع رویکرد گام بر داشت. اجلاس انترناسیونال کارگری اول در سال ۱۸۶۴ کار خود را آغاز کرده است و سیر رخدادهای درون جنبش کارگری که منتهی به تشکیل بین الملل اول کارگران شده است نیز دقیقاً در جهت بطلان تمامی استنتاجات وارونه ای است که آقایان نویسنده نقد مطرح ساخته اند. همانگونه که خود اینان هم اذعان دارند شکست انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، اوضاع سیاسی روز اروپا را به زیان جنبش کارگری قاره دچار تغییرات جدی ساخت. فضای دیکتاتوری و وحشت و قلع و قمع مبارزات کارگری در همه جا حاکم گردید. کارگران وسیعاً دستگیر و روانه سیاهچالها شدند. هر نوع تلاش آنان برای متشکل شدن با شمشیر قانون سرمایه سلاخی گردید. مقاومت در مقابل کارفرمایان به عنوان یک جرم جنائی اعلام شد. فقط در کشور فرانسه، زیر فشار این سببیت ها شمار تشکلهای کارگری از ۲۹۹ به ۱۵ کاهش یافت. خفقان و سرکوب در انگلیس، ایتالیا و جاهای دیگر نیز جنبش کارگری را به همین منوال زیر مهمیز خود قرار داد. در چنین وضعی طبقه کارگر اروپا مجبور به پاره ای عقب نشینی ها شد، به گونه ای که در بسیاری موارد دامنه اعتراضات خود را به مطالبات اقتصادی و رفاهی محدود ساخت. با همه اینها روند مبارزات اولاً خیلی سریع منحنی عروج و تعرض خود را از سر گرفت و ثانیاً زیر فشار همین تهاجمات و سببیت های بورژوازی جنب و جوش بسیار سازنده، آگاهانه و حساب شده ای برای ایجاد سازمان سراسری انترناسیونالیستی طبقه کارگر به عنوان ظرف مشترک مبارزات متحد جاری آنان و

بستر پیکار طبقاتی کل کارگران اروپا برای نابودی سرمایه داری آغاز شد، به پیش رفت و به سرانجام رسید. بارزترین مشخصه در پروسه تلاش منتهی به تأسیس انترناسیونال اول تأکید قاطع فعالین جنبش کارگری قاره بر اهمیت « اتحاد کارگران تمامی کشورها برای مقابله با نظام مرگ آفرینی است که بشریت را به دو طبقه تقسیم کرده است.» مقدمه آئین نامه انترناسیونال را نیز همه کارگران آگاه و مطلع دنیا به کرات خوانده یا شنیده اند. نکاتی مانند رهائی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر، مبارزه نه برای کسب امتیازات بلکه برای الغاء هر گونه سلطه طبقاتی، رهائی اقتصادی طبقه کارگر هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی باید به عنوان یک امر مهم از آن متابعت کند، بنیاد تمامی بی حقوقی های طبقه کارگر در عمق نظام سرمایه داری است و در یک کلام مبارزه علیه اساس سرمایه داری و کلیه تبعات وجودی آن سرلوحه مندرجات این آئین نامه است.

تا اینجا روشن است که آقایان برای توجیه حرف های خود بسیار ساده حتی بدیهی ترین حوادث تاریخ را هم مخدوش می کنند و به صورت وارونه تحویل خوانندگان خود می دهند. چرا آنان به این روش متوسل می گردند؟ پاسخ هیچ غامض نیست. برای اینکه مبانی و زمینه های واقعی رویکرد دو تشکیلاتی و ایجاد سازمانهای موازی سندیکالیستی و حزبی در جنبش کارگری از انظار مخفی بماند، باید جای آنها را با مسائل دیگری عوض کرد، هر چند که این جابجائی نیازمند به هم رشتن بدترین تحریفات و دروغها باشد. اما ببینیم که واقعیت چیست و زمینه ها و مبانی واقعی رویکرد مذکور چه بوده اند؟ جای هیچ تردیدی نیست که جنبش کارگری اروپا به ویژه با شکست کمون پاریس، برخی شکست های دیگر و برجیده شدن انترناسیونال اول، نسبت به سالهای پیش دچار پاره ای عقب نشینی ها و سردرگمی ها شد. همزمان شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری مسائل تازه ای را در معادلات روز مبارزه طبقاتی وارد ساخت. گشایش حوزه های نوین انباشت و توسعه شیوه تولید سرمایه داری به ممالک سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین و همه جاهای دیگر، سرازیر شدن سیلاب اضافه ارزش های عظیم از حوزه های جدید انباشت به قلمرو بازتولید و خودگستری سرمایه های متمرکز و انحصارات غربی، دستیابی بیشتر این تراست ها و بنگاهها به منابع لازم برای کاهش هزینه تشکیل سرمایه ثابت، امکان پیش ریز وسیع سرمایه در کشورهای سه قاره با ترکیب ارگانیک نازل تر و مانند اینها، به سرمایه داری غرب امکان داد تا برای خاموش ساختن شعله های سرکش جنبش ضد سرمایه داری اروپا و برای اینکه خطر بروز وقایعی مانند کمون پاریس، انترناسیونال اول و وقوع انقلابات کارگری را کاهش دهد، از شدت استثمار و دامنه بیحقوقی بخشی از طبقه کارگر اروپا مقدار بسیار اندکی بکاهد. سوسیال دموکراسی مولود این وضعیت بود. جنبش اتحادیه ای به سیاق و محتوا و ساختار آشنای قرن بیستمی خود از درون این فرایند متولد می گردید و برای این به وجود می آمد که گورستان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر گردد. حوادث اخیر یعنی عروج و نفوذ گسترده سوسیال دموکراسی، یکه تازی جنبش اتحادیه ای و غرق شدن طبقه کارگر در باتلاق رفرمیسم سندیکالیستی مسلماً جبر تاریخ و سرنوشت مقدر مبارزه طبقاتی توده های کارگر نبود و هیچ کارگر آگاه و سوسیالیست نمی تواند وقوع آنها را به عنوان سرنوشت محتوم جنبش کارگری مورد دفاع قرار دهد و تحمیل شدن آنها بر کارگران دنیا توسط نظام بردگی مزدی را با تقدیس و تکریم و ستایش، شالوده استراتژی و افق پردازی برای مبارزات توده های کارگر سازد.

سوسیال دموکراسی در کلیه قلمروهای مربوط به جنبش کارگری، تحلیلها، افقاها و راهکارهای سازش طبقاتی را

جایگزین نوع نگرش، دورنماها و راهبردهای مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری کرد. داروینیسیم در مسائل اجتماعی به جای ماتریالیسم انقلابی و پراتیک مارکسی، «اجماع و توافق» به جای مبارزه ضد کار مزدی، ایجاد اتحادیه های کارگری مبتنی بر اجماع و توافق به جای تشکلات ضد سرمایه داری سراسری و انترناسیونالیستی، سرمایه داری دولتی به جای سوسیالیسم ضد کار مزدی، آویختن جنبش کارگری به دار احزاب ماوراء خود، پارلمانتاریسم به جای انقلاب، توسل طبقه کارگر به تشکلات موازی حزب و اتحادیه به جای تشکل واحد سراسری ضد سرمایه داری و... همه و همه توسط سران انترناسیونال دوم و احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی یا به بیان دیگر توسط ائتلاف ارتجاعی رفرمیسم درون طبقه کارگر و بخشی از بورژوازی بر جنبش کارگری و مبارزه ضد سرمایه داری کارگران اروپا بار گردید. اتحادیه های کارگری قرن بیستم شأن نزول موجودیت و هویت خود را از بطن این فرایند احراز می کنند و پروسه ظهور، تکوین، توسعه و اقتداریابی آنان اساساً بر روند کفن و دفن جنبش سوسیالیستی و ضد کار مزدی طبقه کارگر دنیا محقق گردیده است.

نسخه پیچی تشکلات موازی حزب و سندیکا به وسیله سوسیال دموکراسی کمی این طرف تر در جنبش کارگری روسیه و توسط حزب سوسیال دموکرات روس شکل و شمایل متفاوتی به خود گرفت و از درون همین دستکاری ها است که سنگ بنای احزاب آن زمان تا حال و ایفای نقش آنها به عنوان حزبی متناظر با ساز و کارهای مورد نیاز استقرار سرمایه داری دولتی شکل می گیرد و به سراسر جهان بسط پیدا می کند. بلشویسم بعنوان رادیکال ترین گرایش درون سوسیال دموکراسی روس و به عنوان یک جریان نیرومند دارای بیشترین نفوذ در میان طبقه کارگر روسیه بنیاد روایت خود از سوسیالیسم، جنبش کارگری، آگاهی طبقاتی پرولتاریا، تشکلات موازی حزب و سندیکا برای این جنبش را از میان همان نسخه پیچی های سران انترناسیونال دوم استخراج می نماید. آنچه در اینجا و در این قلمروهای معین به فرایند پراتیک و نظریه پردازی بلشویسم در قیاس با سوسیال دموکراسی غربی ویژگی و تمایز می بخشید وجود دیکتاتوری هار تزاری و فشار سرکوب و قهر ارتجاعی ماشین دولتی بود. حزب در اینجا نمی توانست روال کار احزاب موجود در کشورهای دیگر را پیشه کند و بر همین اساس ساختار «حزب انقلابیون حرفه ای» را احراز می کرد. نکته اساسی و قابل تعمق این است که روایت بلشویسم برای تحزب کمونیستی و ضد سرمایه داری پرولتاریا نه از سنت ماتریالیسم انقلابی مارکس بلکه از همان نوع نگاه سوسیال دموکراسی به جدال میان طبقه کارگر و بورژوازی نشأت می گرفت. حزب در اینجا نه ظرف تشکل سراسری توده های کارگر برای مبارزه علیه کلیه بیحقوقی ها و ستمکشی های منبعث از نظام سرمایه داری و در همان حال مبارزه علیه اساس سرمایه داری بلکه تشکلی از انقلابیون حرفه ای بود که جنبش کارگری باید خود را به آن می آویخت. ارجاع سوسیالیسم به علمی در کنار سایر علوم طبیعی و اجتماعی، کاوش سرچشمه های این علم در مغز افاضل و دانشوران بورژوازی، تبیین سوسیالیسم به عنوان برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار توسط دولت متشکل از حزب سیاسی ماوراء طبقه کارگر و جنبش کارگری، نقش آفرینی این حزب در جلب حمایت توده های کارگر و وثیقه کردن قدرت مبارزه کارگران برای عروج حزب به اریکه قدرت دولتی، همه و همه تداوم مستقیم نظریه ها و باورهای سوسیال دموکراسی در میان بلشویکها حتی در پراتیک جاری رادیکال ترین نمایندگان آن بود. کارنامه پیکار بلشویسم در تمامی سالهای قبل از وقوع انقلاب کارگری اکتبر بیش از هر چیز در سوق دادن جنبش کارگری به قلمرو مبارزه

برای دموکراسی و علیه دیکتاتوری هار تزاری، متقاعد ساختن کارگران به اهمیت توسعه نوع غربی مناسبات کاپیتالیستی در جامعه روسیه، انجام انقلاب دموکراتیک، سر و سامان دادن به اتحاد میان کارگران و دهقانان برای به پیروزی رساندن این انقلاب و نظائر اینها خلاصه می شد. مبارزه ضد سرمایه داری در کل این کارنامه به شدت کمرنگ است، شوراها کارگری اصلاً مورد توجه نیستند و تنها زمانی تقدیس می شوند که وجود آنها نیاز تسویه حساب با قدرت دوگانه و دولت کرنسکی است و به محض پایان این دوره به شدت مورد بی مهری واقع می شوند. با پیروزی انقلاب، حزب و حتی نه کل حزب بلکه پولیت بوروی ۶ نفری آن رتق و فتق کل مسائل جامعه را به دست می گیرد. ارتش رسمی دولتی تجدید سازمان می یابد، کلیه امور مربوط به برنامه ریزی کار و تولید در وزارت اقتصاد متمرکز می شود. سیستم تایلور و یکتارئییسی در کلیه کارگاهها و مراکز کار به عنوان شیوه مناسب گذار به سوسیالیسم مورد تقدیس واقع می گردد، تمامی آن بخش از اقتصاد که در کنترل «ونسنا» و سازمانهای حزبی است بعنوان نماد اقتصاد سوسیالیستی به کارگران ارائه می شود، نپ و گسترش مالکیت خصوصی کاپیتالیستی دورخیز طبقه کارگر برای تحول سوسیالیستی قلمداد می گردد. سندیکاها و اتحادیه های کارگری تسه نقاله اعمال قدرت حزب و برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید بر توده های کارگر می شوند. تئوری تشکلات موازی حزب و اتحادیه ها تئوری مرتبط، ارگانیک و از همه لحاظ همجنس این روایت سوسیالیسم و این نوع نگاه به جنبش کارگری و افقها و انتظارات آن است.

نظریه دو تشکیلاتی حزب و اتحادیه و کل مبانی تحلیل آن در سوسیال دموکراسی و در بطن ائتلاف رفرمیسم کارگری و بورژوازی نطفه بست و بالید، در سوسیال دموکراسی روسیه با ساز و کارهای انقلاب دموکراتیک و سپس استقرار سوسیالیسم نوع اردوگاهی آویخت و پس از این است که ناسیونال چپ و بخشی از بورژوازی بین المللی به ویژه در جوامع سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین آن را با اشتیاق وافر می بلعند. جنبش های خلقی این سه قاره در درون یک ائتلاف استراتژیک سراسری با اردوگاه شوروی از همه لحاظ خود را به این نوع حزب و به روایت دو تشکیلاتی حزب و سندیکا برای جنبش کارگری کشورهایشان نیازمند دیدند. حزب متشکل از نخبگان و افاضل بورژوازی یا روشنفکران طبقه متوسط شهری که پرچم «صنعت مستقل ملی»، «ضد امپریالیسم خلقی» و توسعه کاپیتالیستی جامعه و سرانجام سوسیالیسم نسخه اردوگاه را رهبری کند برای اینان بسیار حیاتی بود، پدیده ای که با جنبش کارگری متشکل در سازمانهای صنفی و سندیکالیستی و گسسته از هر نوع مبارزه ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی تکمیل می شد. دومی بسیار مورد احتیاج بود تا منجیق نیرومند پرتاب حزب به صفا قدرت سیاسی گردد.

همه نکات بالا دقایق واقعی پروسه زایش، پرورش و تکامل نظریه تشکلهای موازی حزب و اتحادیه در طول قرن بیستم در رابطه با جنبش کارگری جهانی هستند. صغری و کبراهای چیده شده توسط منتقدین پیش نویس هم جعل کلیه این حقایق تاریخی است و هم سماجت و سرسختی بیش از حد آنان را برای حفته کردن راههای انحلال هر چه ژرف تر جنبش کارگری در منویات ماندگاری سرمایه داری جهانی به نمایش می گذارد.

بنیاد تئوری تشکلهای موازی حزب و سندیکا، بر طرد توده های کارگر از مبارزه ضد سرمایه داری و هموارسازی راه استقرار سرمایه داری دولتی استوار است. ملاط و مصالح موجود در شالوده این روایت دقیقاً از تبیین بورژوائی

سوسیالیسم استخراج شده است. کل ماجرا این است که سوسیالیسم در اینجا جنبش طبقه کارگر برای تغییر عینیت موجود، نفی و محو مناسبات کار مزدوری و برقراری سازمان سراسری شورائی برنامه ریزی کار و تولید توسط همه آحاد توده های کارگر نیست، بلکه فقط جایگزینی نوعی از برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار توسط نوعی دیگر است. تحقق این امر و حصول این جا به جایی هیچ احتیاجی به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر ندارد، هیچ نوع سازمانیابی ضد سرمایه داری از طبقه کارگر طلب نمی کند، سوسیالیسم را جریان اعتراض این طبقه به بنیاد کار مزدی تلقی نمی نماید و آن را سوای مثتی اندیشه های علمی کشف شده توسط دانشوران طبقات غیرکارگر نمی پندارد. مبارزه علیه سرمایه و نظام سرمایه داری را در ظرفیت طبقه کارگر نمی بیند. روایت تشکل های موازی حزب و اتحادیه به جای همه اینها، تحلیل ها، بدیل ها و راه حل های خاص خود را دارد. جنبش کارگری جنبش اجماع و توافق با بورژوازی است، جدال با نظام سرمایه داری یا در عالم واقع جدال برای دولتی کردن برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی کار خاص یک نیروی ویژه سوسیالیستی!! است. کارگران باید در ظرف مناسب مبارزه مبتنی بر اجماع و توافق برای بهبود شرائط کار و زندگی خود در چهاردیوار غیرقابل شکست جهنم سرمایه داری تلاش کنند. نیروی ویژه سوسیالیستی هم باید برای کاوش راه استقرار سرمایه داری دولتی در ظرف خاص خود به نام حزب متشکل شود. جنبش اجماع و توافق باید از طریق تقلید و ایمان به حزب نخبگان و متقاعد شدن به اعتبار و تقدس و رهنمودهای اینان دولت موجود سرمایه داری را از سر راه بردارد و جای آن را به حزب پرچمدار سرمایه داری دولتی زیر نام دروغین کمونیسم بسپارد. اگر این کارها انجام گیرد همه چیز بر وفق مراد بخشی از بورژوازی به پیش رفته است. طبقه کارگر هم حق و افتخار فروش نیروی کار را به صورت جاویدان برای خود حفظ خواهد نمود.

منتقدین پیش نویس پس از جعل همه حقایق تاریخی و دفاع جامع الاطراف از کلیه تحلیل ها و راه حل پردازیهای رفرمیسم سندیکالیستی و سوسیال بورژوائی میدان و ارونه پردازی های خویش را به قلمرو کارکرد جنبش اتحادیه ای در طول قرن بیستم منتقل می کنند. آنان می گویند که اتحادیه های کارگری اروپا در تمامی طول قرن مذکور مدافع حقوق کارگران بوده اند!! باید دید که معنای دفاع از حقوق کارگران در منطق و عرف و فرهنگ سیاسی این آقایان چیست؟ توضیح و اوضحات است که اتحادیه ها در بهترین حالت و مثلاً با تن دادن به حداکثر ناپرهیزی برای افزایش دستمزد کارگران و برخی تغییرات در شرائط کار آنان با اتحادیه های کارفرمایان وارد مذاکره شده اند. اساس کار این مذاکرات نیز همانگونه که خود منتقدین پیش نویس مطرح کرده اند و اساساً از توصیه کنندگان سرسخت آن هستند، بدون هیچ اگر و اما بر توافق و اجماع میان کار و سرمایه استوار بوده است. اتحادیه ها در قبال همین کمترین تلاش برای دفاع از شرائط خرید و فروش نیروی کار - ظاهراً به نفع کارگران - خدمات بسیار ارزنده، اساسی، سرنوشت ساز و تاریخی را برای دفاع از نظام سرمایه داری در مقابل جنبش کارگری و برای تحکیم طوق بردگی مزدی بر کرده همه کارگران دنیا انجام داده اند. از جمله اینکه:

۱. بر تشدید هر چه فاحش تر و جنایتکارانه تر استثمار توده های کارگر دنیا توسط سرمایه اجتماعی کشور «خود» مهر تأیید زده و از مشارکت هر چه وسیع تر انحصارات عظیم امپریالیستی و بورژوازی جامعه خویش در استثمار طبقه کارگر بین المللی سرسختانه دفاع کرده اند.

۲. هر دینار افزایش دستمزد و بهبود معیشت کارگران را به سود هر چه کلان تر و عظیم تر سرمایه ها گره زده اند.

۳. نقش دژخیم ترین سازمانهای جاسوسی و امنیتی بورژوازی را در سلاخی هر جنب و جوش ضد سرمایه داری طبقه کارگر اروپای غربی و امریکای شمالی ایفاء نموده اند.

۴. برای انحلال کامل جنبش کارگری جهانی در ساختار قانون پردازی و نظم سیاسی سرمایه داری از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند.

۵. بزرگترین دستیار و مشاور و مددکار بورژوازی در تحمیل نظم تولیدی سرمایه داری بر طبقه کارگر بوده اند.

۶. در هر دو جنگ جنایتکارانه امپریالیستی در کنار بورژوازی « خودی» و علیه منافع طبقه کارگر بین المللی وارد جنگ شده اند.

۷. مبارزه طبقاتی را با سازش طبقاتی نسخه پیچی کرده اند.

۸. بزرگترین نقش را در مهار مبارزات روزمره کارگران حتی مبارزه برای بهبود معیشت و رفاه بیشتر به عهده گرفته و به پیش برده اند.

۹. اساس وحدت طبقه کارگر بین المللی در مقابل نظام سرمایه داری را از هم پاشانده اند و جنبش کارگری جهانی را به زائده رقابت های درونی میان بخش های مختلف سرمایه جهانی مبدل ساخته اند.

۱۰. در کثیف ترین کودتاهای امپریالیستی سرمایه داری و سازمان دادن گسترده ترین حمام خونهای ضد بشری دولتهای هار بورژوازی در پاره ای جوامع نقش مؤثر بازی کرده اند.

دفاع منتقدین پیش نویس از اتحادیه های کارگری کشورهای غربی دفاع از این کارنامه است. واقعیت این است که هر چه دامنه قدرت این اتحادیه ها در کشورها بیشتر بوده است جنبش کارگری نیز بیشتر در چنبره سازش با بورژوازی از هر نوع ابراز وجود ساقط شده است. در این زمینه مثال فراوان است. فقط به این نکته توجه کنیم که در میان همه ممالک اروپای غربی و شمالی، سوئد از بیشترین میزان سازمان یافتگی کارگران در اتحادیه ها (قبلاً ۹۵٪ و امروز حدود ۶۵٪) و فرانسه از کمترین میزان (منوط به دوره های مختلف، بین ۱۲٪ تا ۶٪) برخوردار بوده است. جنبش کارگری سوئد به لحاظ درجه مسخ و انجماد در داربست مصالح سرمایه داری و از دست دادن هر نوع تحرک در مقابل بورژوازی به پائین ترین سطح سقوط کرده است. این در حالی است که جنبش کارگری فرانسه صرفنظر از اعتصابات گسترده مستمر، هر چند سال یکبار عظیم ترین بخش های اقتصاد سرمایه داری را در معرض فلج و زیان های سنگین قرار داده است. سن بازنشستگی در کشور فرانسه ۶۰ و در مواردی ۵۵ سال است اما در سوئد حداقل ۶۵ سال است. ساعت کار در سوئد از همه ممالک دیگر اروپائی بالاتر است. در طول سه دهه اخیر امکانات دارو و درمان و بهداشت در سوئد به بدترین سطح سقوط کرده است، چیزی که بورژوازی فرانسه برای تحمیل آن بر طبقه کارگر با مشکلات زیادی مواجه است. در سوئد هر سال شمار زیادی از مدارس با هدف افزایش سود سرمایه ها برای همیشه برچیده میشوند، اما سرمایه داران فرانسوی و دولت آنها به آسانی موفق به انجام این کار نبوده اند و.....

ارتباط تنگاتنگ میان وسعت نفوذ اتحادیه ها و استیصال و فروماندگی رقت بار طبقه کارگر پدیده ای انکار ناپذیر در غالب جوامع موجود است. منتقدین پیش نویس کلیه ضربات کوبنده وارد شده از سوی اتحادیه ها بر جنبش کارگری جهانی را به عنوان وجوه قوت آنان در نوشته خود ذکر کرده اند. دلیل این امر بسیار شفاف است. آنان جنبش کارگری

را در بنیاد، جنبش اجماع و توافق با سرمایه داری ارزیابی می کنند و اتحادیه ها هر چه در این گذر موفق تر باشند، به بیان دیگر هر چه طناب دار سرمایه را سخت تر و محکم تر بر گلوی طبقه کارگر فشار داده باشند از منظر آنان توانا تر و پیروزمندتر قلمداد می گردند. نمونه های مورد تأکید اینان، در شناخت نوع نگاهشان به نقش اتحادیه ها بسیار قابل تعمق است. اعتصاب معدنچیان انگلیس حدود یک سال به درازا کشید. «کنگره اتحادیه های کارگری انگلیس» (TUC) در تمامی طول این مدت نه فقط هیچ حمایتی از اعتصاب به عمل نیآورد بلکه همه جا به همه شکل های ممکن علیه آن به کارشکنی پرداخت. به طور مثال زمانی که کارگران نواحی «یورکشایر» و «ولز جنوبی» خودشان برای حمایت از کارگران معدن دست به یک روز اعتصاب زدند، رهبر (TUC) این اقدام کارگران را شدیداً مورد نکوهش قرار داد و خواستار اجتناب جدی آنان از انجام این نوع اقدامات گردید. در همان زمان چندین میلیون کارگر انگلیسی با احساس مسؤلیت در مقابل همزنجیران اعتصابی خود قطعنامه ای را تنظیم و به کنگره سالانه (TUC) تسلیم نمودند اما این قطعنامه با رأی مخالف اکثریت نمایندگان اتحادیه سراسری مواجه شد و به تصویب نرسید. در جریان همین اعتصاب معدنچیان بریتانیا، حداقل سه تن از رهبران اتحادیه سراسری کارگران انگلیس به پاداش کارشکنی هر چه گسترده تر علیه کارگران اعتصابی و در قبال خدمات بسیار گرانبهائی که به نفع بورژوازی و بر ضد کارگران انجام داده بودند از ملکه بریتانیا نشان «لرد» و «سر» دریافت کردند. از همه اینها که بگذریم این سؤال اساسی در پیش روی منتقدین پیش نویس و مدافعان سخت جان سندیکالیسم قرار دارد که اساساً چرا اعتصاب پر عظمت ۱۲۰۰۰۰ کارگر معدن در طول یکسال نتوانست طبقه کارگر انگلیس را به حمایت از خود بسیج کند. مگر نه این است که صد سال پیش از این تاریخ کارگر انگلیسی در حمایت از مبارزات کارگرسویسی و بلژیکی و کشورهای دیگر اروپا، قاره را بر سر بورژوازی خراب می کند، چرا صد سال بعد این چنین مفلوک و مستأصل حتی قادر به هیچ حمایتی از همزنجیران دیوار به دیوار خانه و کارخانه خود هم نیست؟

سواى اتحادیه های سرمایه سالارمورد ستایش آقایان کدام بلیه دهشتباردیگر این جنبش را به این روزانداخته است؟

مدعیان نقد پیش نویس صفحات زیادی را در نعت و وصف جنبش اتحادیه ای سیاه نموده اند تا در این گذر تمامی خدمات ذی قیمت آنان به سرمایه داری و همه اقدامات ضد سوسیالیستی آنان را به عنوان دفاع از حقوق کارگران القاء کنند. آنان می نویسند که در دوره اخیر که به زعم آنان دوران رجعت تاریخی «سرمایه داری منچستر» است، اتحادیه ها مورد تعرض بورژوازی قرار گرفته اند و به همین دلیل باید بیش از پیش از پشتیبانی سوسیالیست ها برخوردار شوند!!! این آقایان در چند صفحه جلوتر با دنیائی قلمفرسائی ادعا کرده بودند که در دوران به تعبیر خودشان سرمایه داری منچستر اهتمام کارگران به ایجاد یک ظرف مشترک برای پیشبرد مبارزات روزانه و در همان حال پیکار تعیین سرنوشت علیه سرمایه داری کاملاً مساعد بوده است و حالا در ادامه همان حرفها مدعی می شوند که در عصر رجعت همان بورژوازی حتی اتحادیه های تا مغز استخوان عامل دست سرمایه داران هم مورد تعرض دولت ها هستند و سوسیالیست ها باید برای دفاع از همین امامزاده های مأمور تقدس سرمایه جهانی مهیای فداکاری باشند!!! ما مطلقاً وارد بحث آشفته فکریها و تناقض بافی های بی در و پیکر آقایان نمی شویم و آن را موضوعی کاملاً طبیعی قلمداد می کنیم. بحث بر سر چیز دیگری است. پروسه تحولات اتحادیه های کارگری دنیا در سالهای اخیر صرفاً پروسه تطابق و ارگانیک کردن تمامی استراتژی و راهکارهای خود با جنایتکارانه ترین و

سبعانه ترین حملات بورژوازی جهانی علیه جنبش کارگری بوده است. سرمایه داری جهانی مصمم است که کلیه بار ناشی از فشار خرد کننده بحران اقتصادی خود را به هارترین شیوه ها، بر سطح معیشت و بهای نیروی کار کارگران شاغل سرشکن سازد، یک میلیارد از جمعیت فروشنده نیروی کار را در برهوت بیکاری و فقدان هر نوع قوت لایموت سرگردان ساخته است، مدرسه ها، بیمارستانها، مهد کودک ها و همه امکانات حداقل تا کنونی کارگران را یکجا چوب حراج بسته است و برچیدن آنها را وثیقه تضمین نرخ سود دلخواه سرمایه ها کرده است. کار اتحادیه های کارگری در این مدت صرفاً آموزش و آموزش دادن چند و چون پروسه انطباق خود با این سیاستها و برنامه ریزی ها بوده است. هیچ اتحادیه کارگری در هیچ کجای اروپای غربی و شمالی در برابر هیچ میزانی از این سببیت ها هیچ مقاومتی نکرده است و در هر کجا که کارگران خود آماده صف آرائی در مقابل این تعرضات شده اند با تهاجم همزمان و متحد اتحادیه های کارگری و بورژوازی در مقابل خود مواجه گردیده اند. آیا این ها دفاع از حقوق کارگران است؟ منتقدین در بحث خود پیرامون اتحادیه ها و بر شمردن اوصاف آنها، یکباره به صورت بسیار آشفته و بی ربطی سراغ جنبش کارگری آرژانتین و خیزشهای کارگران برای اشغال کارخانه ها رفته اند. آنان پیرامون رابطه میان دفاعیات تند و تیز خود از اتحادیه های کارگری دنیا و شوراها کارگری سالهای اخیر آرژانتین هیچ کلمه ای بیان نکرده اند و لزومی برای بیان آن ندیده اند. اما آنچه کارگران آرژانتین در «زنون» و پاره ای جاهای دیگر انجام داده اند دقیقاً رویه معکوس تمامی حرفهائی است که این آقایان برای اثبات آن بیست و چند صفحه مطلب سیاه کرده اند. خیزش های کارگری آرژانتین نه در سنت سندیکالیستی نویسندگان نقد، که نمود عملی بسیار شفاف جنب و جوش واقعی ضد سرمایه داری توده های کارگر در آن مناطق است. تصرف کارخانه، اتکاء به قدرت پیکار طبقاتی خود، زیر پا نهادن «اجماع و توافق» میان کارگر و سرمایه دار یعنی مقدس ترین اصل اعتقادی منتقدین، سازمانیابی شورائی و فراهم ساختن امکان دخالت مستقیم و نافذ آحاد کارگران، در برنامه ریزی کار و تولید و تعیین سرنوشت محصول کار، از میان بردن تمامی تفاوت ها و تمایزات حقوقی میان زن و مرد در درون شوراها، همه و همه به بنیادهای جنبش شورائی ضد کار مزدی تعلق دارد. دستیازی کارگران به این روش ها و سازمانیابی این جنبشها عملاً کيفرخواستی ضد سرمایه داری علیه رفرمیسم راست سندیکالیستی مورد دفاع و پشتیبانی این آقایان است. به همین دلیل رجوع آنها به جنبش کارگری آرژانتین اولاً اهانتی سنگین به کارگران شوراهاى آنجا است و ثانیاً نمایش گوشه ای دیگر از بازگونه پردازی ها و پراکنده گویی مورد نیاز این نوع وارونه سازی ها است.

در نوشته منتقدین پیش نویس مطالب پراکنده زیادی در مورد چند و چون مطالبات کارگران و نوع این مسائل وجود دارد. به نظر می رسد که پرداختن به آنها سوای اتلاف وقت خواننده هیچ عایدی دیگری نداشته باشد. کل صدر و ذیل حرفها این است که کارگران نباید به هیچ انتظار و مطالبه ای سوای افزایش بهای نیروی کار خود بیاندیشند و اساساً نمی توانند بیاندیشند. حرفها همه این است که اندیشیدن به موضوعاتی و رای این فقط در شأن نخبگان حزبی و افاضل صنف نشین جنبش های دیگر است. همه حرفها تکرار همان نکاتی هستند که ما در این جا پیرامون آنها صحبت کرده ایم و به همین دلیل از پرداختن به آنها کلاً صرف نظر می کنیم.

ناصر پایدار - بیست و پنجم نوامبر ۲۰۰۷

سایت سیمای سوسیالیسم